تجلیات متجدده متعدده می نمود و انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین میخواند و
طالب ذات که متجلی بدین تجلیات است میشود که بر تجلی از متجلی باز ماندن شرک خفی
است والله اعلم بالصواب الهام در تفسیر آیه وصورکم فاحسن صورکم
ورزقکم من الطیبات میفرمودند که مراد آنست که خالق متعال حضرت انسان را
مظهر جامع اسما و صفات و جمیع کمالات خود گردانید و مرآت جهان نمای موجودات
ساخته باعلی مدارج عرفان این اسرار که رزقکم من الطیبات اشارت بآنست رسانید
الهام میفرمودند که علمای ظاهر آیه لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار را محمول بر ظاهر میدارند و مراد از یوم روز قیامت و از مملکت همین
مملکت صورت می پندارند و عارفان بالله و رازدان رموز کلام الله آیت
سراسر هدایت را مشیر بر معارف باطن میدانند و ملک را بملک معنی یعنی دل عارف
تعبیر مینمایند و از یوم یوم فنا فی الله و بقا بالله مراد میدارند یعنی روزیکه
کثرت موهومی و غبار اثنینیت از ساحت مملکت دل سالک برخیزد خلاصه کلام
آنکه بارشاد مرشد کامل و جذبات و تصرفات آن رهنمای مکمل و مصقله ذکر الله
و سنگ فسان ریاضت سالک را تزکیه نفس و تصفیه دل رو نماید و سطوت قهر
وحدت از ساحت دل که ملک خاص حضرت حق است جل جلاله غبار غیریت رباید
و زنگ اثنینیت و کثرت موهوم از فضای آن مرآت زداید آنروز جز سلطان

حقیقی

حقیقی هیچ نماند و سر وحده لا شریک له رو نماید و این روز قیامت کبری است
چون حضرت حق در دل عارف که ملک اوست غیر خود را شریک نه بیند خود سوال نماید
لمن الملک الیوم و هرگاه محبت نیابد خود جواب فرماید لله الواحد
القهار پس در حقیقت ملک و ملک و ظاهر و مظاهر و واحد و کثیر خود اوست سبحانه
وصل در تفسیر بعضی احادیث شریفه باسلوب تصوف الهام میفرمودند که در حدیث
وارد است حدیث کلمتان حبیبتان الی الرحمن خفیفتان
علی اللسان ثقیلتان فی المیزان سبحان الله وبحمده
سبحان الله العظیم لسان معجز نشان رسول صلی الله علیه وآله وسلم
در اظهار فضیلت کلمتین مذکورتین بنابر آن مشغوف تناظر ازلیست که این کلمتین
جامع تنزیه و تشبیه است زیرا که سبحان الله کلمه تنزیه است و اشارت به تنزیه
ذات و مرتبه اطلاق احدیت است و لفظ بحمده کنایت از مراتب تشبیه و مدارج
تنزلات زیرا که حمد را لابد است از کثرت که حامد و محمود و محمود به و محمود علیه است
و کثرت اگر اعتباریست پس آن مرتبه اسما و صفات و صور علمیه است که این را واحدیت
نامند و مبدای این مرتبه قابلیت محض است که آنرا وحدت خوانند و اگر کثرت حقیقی
است و مرتبه موجودات خارجیه است یعنی ارواح و مثال و شهادت و انسان چون اسم
مبارک الله بر دو مرتبه اطلاق کنند یکی در مرتبه احدیت ذات که مرتبه تنزیه است
و دوم در مرتبه واحدیت بر مرتبه الوهیت که منشای تشبیه است بنابر همین اشارت

این اسم مبارک درین تسبیح مکرر است که اول اشارت به تنزیه صرف است
و ثانی کنایت از مرتبه تشبیه زیرا که در اول فقط اسم الله واقع است و در
ثانی اسم موصوف با صفت عظیم که دال بر عظمت مراتب تنزلات است و تکرار لفظ
سبحان بجهت آنست که سبحان الله عبارت از تنزیه صرف است و بحمده کنایت
از تشبیه صرف و سبحان الله العظیم اشارت به تنزیه با تشبیه که مشرب
عذب صوفیه صافیه همین جمع بین التنزیه والتشبیه است الهام سبوح
قدوس ربنا و رب الملائکة والروح میفرمودند که لسان
حقیقت ترجمان سرور انبیا علیه افضل التحیة والثنا در بیان فواید این تسبیح مشغول
مدح پردازی است و سر فضیلت آن کشف نموده میشود که تسبیح مذکور جامع
مراتب وجود است و حاوی مدارج تعینات کشف و شهود زیرا که کلمه سبوح
که بمعنی منزه است از شائبه تعینات و از جمیع اسم و رسم و وصف و نعت بل ازین
اطلاق هم مطلق است و ازین تعین هم لاتعین اشارت بمرتبه احدیت است و
قدوس یعنی مقدس از لوث حدوث و امکان کنایت از مرتبه اسما و صفات
است که اجمال آن وحدت است و تفصیل آن واحدیت و تا اینجا مراتب ظهور
علمی است و مراتب مخلوقیت بعد اینست و بعد ازین مراتب تعینات ارواح و مثال و
شهادت و انسان است و این مدارج مخلوقات است و اشارت باین هر چهار مراتب
بعبارت ربنا و رب الملائکة والروح واقع شده زیرا که

ضمیر متکلم مع الغیر که در کلمه ربنا واقع است ایمائی بحضرت انسان و عالم ملک است
و لفظ ملائکه تعبیر از عالم مثال و لفظ روح تصریح از عالم ارواح و تصدیر هر سه
مراتب بلفظ رب حسن بیان مخلوقیت این هر سه عالم است و اسرار و غوامض
دیگر که در ضمن این کلمات مندرج است زبان باداء آن قاصر است و بر حقایق و
دقایق رموز غیبی حضرت حق جل و علا شاید و حاضر رباعی آن شاهد غیبی
ز نهانخانه بود ز و جلوه کنان خیمه بصحرای وجود از زلف تعینات
بر عارض ذات هر حلقه که لب دل ز صد حلقه ربود وصل در شرح بعضی عبارات
و ابیات صوفیه الهام از فقیر عزیزی شرح فصوص الحکم حضرت مولانا جامی
میخواند و درس او در فص ابراهیمی بدین ابیات رسیده بود ابیات فیحمدنی
واحمده ویعبدنی فاعبده ففی حال اقتربه وفی
الاعیان اجحده فیعرفنی وانکره واعرفه فاشهده
وانی بالغنی وانا اساعده واسعده لذلک الحق
اوجدنی فاعلمه فاوجده بذا جاء الحدیث لنا
وحققنی مقصده آنچه مولانا جامی قدس الله سره السامی شرح
این ابیات فرموده اند خلاصش اینکه پس حمد میکند خدا تعالی مرا یعنی فیض
بخشی وجود بر من میکند که اظهار کمالات من باین افاضه است اولا و ثنا میکند
بر من بکلام خود وقتیکه ثنا میکند بر بندگان خود بر حسب درجات ایشان ثانیا و مدح

شرح ابیات اول

میکند مرا بزبان بندگان خود ثالثا و حمد میکنم من او را بجمیع زبانهای قولی و
فعلی و حالی عبادت میکند حق مرا یعنی اطاعت میکند در چیزیکه میخواهم من از و
بزبان حال و استعداد چه از وجود و چه از توابع آن پس عبادت میکنم او را
بجهت شکر و عبادت در ظاهر اقامت حدود الله و حقوق و اوامر نواهی او و
در باطن قبول تجلیات ذاتیه و صفاتیه اوست و در یک حال یعنی در حال تجلی
او بر من در مراتب الهیه اقرار او میکنم و در اعیان کونیه انکار میکنم او را
زیرا که در نیمرتبه متصف است بصفاتیکه منافی مرتبه الوهیت است و شاید این
مصرع از زبان حال محجوبین باشد پس میشناسد او مرا در جمیع مواطن و
نمی شناسم من او را در بعضی مظاهر و بعده می شناسم او را و مشاهده میکنم
من او را شهود عیانی در مظاهر تفصیلیه و کجا متصف میتواند شد حق سبحانه بغنای
مطلق حالانکه من اعانت میکنم و یاری مینمایم او را در ظهور کمالات اسمائی
او را غنای از عالم باعتبار کمال ذاتی ثابت است نه بکمال اسمائی و بر اهل همین
یاری کردن در ظهور کمالات اسمائی او حق تعالی آفرید مرا پس میدانم او را در نفس
خود پیدا میکنم بعد علم خود در نفوس طالبین او را یعنی عرفان او را و باین معنی
حدیث قدسی مشهور وارد شده که آگاهی دهنده است ما را از غایت ایجاد
خود ما را و آن حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف و ثابت نمود در من مقصد خود که غایت الغایت

وان

و آن معرفت حق است سبحانه انتهی محصله حضرت سلطان المحققین وقت تدریس این
نظم در مدرسه تشریف داشتند بعد استماع کلام فرمودند که این را توجیهی دیگر
هم میتواند بود بشرح و بسط تمام فرمودند که سامعه مستمعان دقیقه شناس
زمزمه سنج هزاران و مدح و سپاس گردید و بر حسن و بیان و تاثیر فراوان
تحسین نمودند خلاصه اش بر وجه اجمال آنکه قوله فیحمدنی فاحمده آه فرمودند
که سابق حضرت شیخ اکبر در فصوص فرموده اند که مر هر واحد را از خالقیت و
مخلوقیت دو اعتبار است یکی اعتبار اطلاق و دوم اعتبار تقیید پس حق
در مرتبه کمال اطلاق خود همان مخلوق است بشرطیکه مخلوق مجرد از جمیع
تشخصات و تمام مطلق از تمام تقییدات گیرند یا گفته شود که حق بعد اعتبار
تنزل او از مرتبه اطلاق و بعد متجلی شدن او بصورت خارجی مخلوق عین
مخلوق است هرگاه که مخلوق را هم باعتبار تلبیس بمراتب تقیید لحاظ کنند و
همچنان حال مخلوق است که مخلوق بعد تجرید نظر از جمیع تشخصات و اعتبارات
عین خالق است بشرطیکه خالق را هم مطلق لحاظ کنند یا گفته شود که مخلوق را
وقتیکه متشخص بتشخصات او اعتبار کنند همان حق است که متعین ببعضی اعتبارات
است چنانچه سابق شیخ اکبر باین مضمون تصریح فرموده گفته که فالامر
الخالق هو المخلوق والامر المخلوق هو الخالق آه پس حاصل
کلام آنکه بموجب تحقیق مذکور خالق همان مخلوق است و موجد همان موجود

وحامد همان محمود است وعابد همان معبود والی غیر ذلک من الصفات المتقابلة پس قوله
ویحمدنی ویعبدنی واوجده اشارت بهمین معنی یعنی عبادت میکند حق مرا وحمد
میکند مرا باین اعتبار که حق متجلی بصورت عبد است ومن معبود ومحمود اویم
باین اعتبار که من در مرتبه اطلاقم وهمچنان من من حیث انی بعد الاعتبار ایای
فی مرتبة الاطلاق موجد ام من حیث اعتبار الحق فی مرتبة التقیید وعلی هذا
القیاس قوله اعبده واوجدنی یعنی من بعد اعتبار ولحاظ خود در مرتبه تقیید
عابد ام وافریده مر حق را که او را در مرتبه اطلاق اعتبار کنند الهام پیش از
چند سال راقم الحروف بنا بر باعث شدن عزیزی بتالیف شرح مثنوی مولوی
معنوی قدس الله سره الاعظم متوجه شده بود بحضرت سلطان المحققین عرض
نمودم که اگر تیمنا خود بتحریر شرح بیتی چند از اوایل مثنوی پردازند داعی بعد این
خواهد نوشت تحریر گرامی را عنوان تحریر فقیر خواهد نمود اجابة لملتمسی حضرت سلطان
المحققین بشرح هژده بیت اول پرداختند وبیمن تصدیر آن تالیف فقیر صورت
اختتام گرفت وبنام مغنی غازه شهرت پذیرفت تبرکا شرح حضرت سلطان
المحققین بعینه ایراد می نماید بسم الله الرحمن الرحیم بشنو از نی چون حکایت میکند
الی آخر آغاز کتاب بحمد نکرد یا بجهت آنکه خود غریق بحار محامد است واز آن خارج
نشده تا ثانیا داخل شود یا برای اینکه مبنای این کتاب واصل اصول آن تعلیم
محامد ومعارف الهیه است پس مجموع آن یا حمد وثناست ویا تمهید وطوطیان ویا

بسبب آنکه

بسبب آنکه تصنیف این کتاب بترتیب وترتیبکه داب مصنفین است واقع نشده بلکه از
قبیل اذواق ومواجید است که بمقتضای وقت بلسان حال بر سبیل ارتجال جاری
شد نی اشارت بحال سالک است قبل از وصول که مرتبه اطلاق حقیقت اوست
به یاد آورده در آرزوی آن اظهار حنین وناله وبیقراری مینماید وحال انسان
کامل کمال مشابهت به نی دارد از حیثیت تجویف که او را فعلی واثری بالذات
نیست بلکه اراده او مستهلک است در اراده حق ونیستان عبارت از موطن
اصلی سالک است وآن مرتبه صور علمیه است یا مرتبه صفات یا مرتبه ذات من حیث
التجلی بالاسماء والصفات ه سر من از ناله من دور نیست بجهت آنکه آثار دلالت
میکند بر موثر ه تن ز جان وجان ز تن مستور نیست تشبیه معنی اول است یعنی
عادت الله برویت عالم ارواح ومجردات جاری نشده وگرنه از قبیل ممکنات است
نه از قبیل محالات کما علیه الاشاعره ه آتش عشق است کاندر نی فتاد آه زیرا که
عشق عبارت است از کمال محبت ومحبت طلب وصول است بکمال خواه طبیعی باشد وخواه
نفسانی واز اینجاست که در جمله اجزای عالم ساری وانتظام وارتباط کل وابسته
بان مثل میل هیولی بصورت واجسام باخیار واعراض بجواهر ونفوس بمبادی
عالیه وانتهای هر محبتی کیف ما کانت بسوی محبوب حقیقی است که وجود صرف وکمال
بحت وهر طلب کمالی راجع باو انا لله وانا الیه راجعون وهر قدر
شناخت وی اقوی ومعرفت او اتم محبت واکمل الی ان یؤدی الی الفناء

المطلق حلم بتق للمجرسم ولا اثر والذين آمنوا اشد حبا لله ه
پرده هایش پرده های ما در ید پرده عبارت از مقام است که در موسیقی عجم
دوازده است و در مهندی شش که آنرا راگ گویند و پرده دریدن عبارت از
رسوایی است یعنی سر حقیقت که مراد از توحید مطلق است آشکار کرد ه نبی حدیث
راه بر خون میکنند قصهای عشق مجنون میکنند راه و عشق را باضافت و لی اضافت
هر دو متوان خواند اگرچه اول اولی است ه در غم ما روزها بیگانه شد در غم
ما یعنی در غم مفارقت ما از موطن اصلی روزها بیگانه شد یعنی روز شام رسید
و آخر گردید ه هر که خرمای ز آلش سیر شد آه زیرا که انسان کامل را بحب دوام
استعداد و دوام تجلیات فیض غیر منقطع حاصل است و روزی معرفت انسان
از خوان و نوال منعم متعال بمقتضای ربیت عند ربی یطعمنی و یسقنی بوسته
جاری و اگرچه ایام فاصله جسمانی به نسبت انسان منقطع و بیگانه لیکن هر سنبل
دوام از ایام نورانی ربانی که و آن یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون است
آگاه اند الهام شخصی از مشایخ عصر که بهره از علم ظاهر و باطن نداشت و سهل بنده طلبه
غور نشده خود را عارف محقق می پنداشت روزی از حضرت سلطان المحققین
سخن در اثبات عقیده باطله تناسخ میراند و بهر ای شهادت این مدعی این ابیات
میخواند نظم گر به پرسندم ز حال زندگی نهصد و هفتاد و اند ساله ام
در بگویم شرح حال خویش را همچو سبزه بارها روییده ام حضرت سلطان

المحققین فرموده اند که صوفیه محققین و حکمای مدققین با علمای متکلمین متفق اند
بر لطلان تناسخ و ادله هر یک در کتب ایشان مبسوط است و معنی این ابیات آنست
که اول خاک صورت جمادی خود را گذاشته بصورت هزاران سبزه نبات منقلب
میگردد و نبات و اثمار غذای حیوانات شده از صورت نباتی بر میاید بصورت
حیوانی میگردد و بهزاران صور اجزای حیوانی که لحم و شحم و عظم و سمن و آورده
و شیر آمین و غیرهات و امنیماید و پس ازان اجزای حیوانی مذکور غذای انسان
شده از صورت خود منقلب شده بصور اجزای حیوان انسانی سر آرد و چشم
انسانی بعد هلاک باز خاک گردد و این انقلاب از صورتی بصورتی هر حیوانی از
عناصر دایما جاریست و هر حیوانی مذکور هزاران صور مره بعد اولی و کره
بعد اخری طاری و اگر انسان را توفیق رفیق شود و بارشاد مرشد کامل
بریاضت مشغولی ذکر اعدد تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نماید و بتخلیه روح و
تخلیه سر بمشاهده بی کیف الهی واصل آید و بعده این ابیات هزبان مبارک راند
مثنوی از جمادی مردم و نامی شدم و از نما مردم بحیوان سر زدم مردم
از حیوانی و آدم شدم از چه ترسم که ز مردن کم شدم حمله دیگر بمیرم از بشر
پس بر آرم با ملایک بال و پر بار دیگر بایدم جستن ز جو کل شیئ هالک الا
وجهه یکدرم ز ینها و جان جان شوم آنچه در وهمت نیاید آن شوم پس عدم
گردم عدم چون از عنون گویدم انا الیه راجعون الهام از حضرت شیخ

صدر الدین القونیوی قدس الله سره شیخ شرف الدین القونیوی پرسید که
من این الی این وما الحاصل فی البین شیخ جواب داد که من العلم
والحاصل فی البین بحد دنسبة جامعة بین المرتبتین و
ظاهرة بین الحکمین حضرت سلطان المحققین شرح این سوال و جواب
باین طور فرمودند که سوال مذکور سوال است از مبدأ و منتها و آنچه حاصل در آنست
خلاصه آن آنکه مبدأ ظهور کثرت و منشای وجود عالم از کجاست و منتهای
مراتب ظهور تا کجا و حاصل ازین ظهور چیست حضرت شیخ جواب داد که من العلم
الی العین یعنی ذات که اول از مرتبهٔ احدیت صرف و الیقین مطلق تنزل فرمود
در مظاهر نمود اول در حضرت علم و دوم در عین یعنی در خارج و پوشیده نماند
که ظهور علمی هم بر دو گونه نسبت اول ظهور اوست بعلم ذات بذات و علم اسماء و صفات
و موجودات بر وجه اجمال که این مرتبه را الیقین اوّل و وحدت نامند و عالم را انجا
تمییز خوانند و دوم ظهور اوست بحقایق آلهیه و کونیه در حضرت علم التفصیلا
که آنچه موجود است در خارج حتی الذرة لا یخلو عن ان یکون حقیقتها ثابتة فی
حضرت العلم و این مرتبه را الیقین ثانی و واحدیت نامند و عالم را انجا صور علمیه و
اعیان ثابته خوانند و این هر دو مرتبه را غیب خوانند زیرا که در ینجا عالم اصلا
شعور بخود و امثال خود ندارند پس از خود غایب اند و در علم حق حاضر و الیقین ثانی
متمیز از یکدیگر اند و در الیقین اول این امتیاز نیست و محل دوم که ظهور اوست در عین

یعنی مطابق علم حضرت وجود با قتضای احکام و آثار اعیان علمیه باعیان خارجیه
ظاهر گشت بدین ترتیب اوّلا بارواح و ثانیا بامثال و ثالثا بشهادت و در انجا بحضرت
انسان که جامع جمیع مراتب علمی و عینی و مظهر اتم ذات و صفات است و این چهار
مراتب مخلوقات و منتهای مراتب ظهور و توجیه دیگر این سوال و جواب آنست که
میتوان گفت که سوال از مبدای سلوک سالکین الی الله و منتهای واصلین بالله است
و بر تقدیر توجیه جواب آنست که مبدا سلوک سالک علم الیقین است و منتهای عین
الیقین یعنی سالک در بدایت حال حق را سبحانه و اصرا حقیقی و موجود در همه موجودات
بعلم الیقین میداند چون بکثرت مجاهده و دوام مشغول بذکر الهی جل ذکره و ارشاد
مرشد حق بین از نیمرتبه عروج نماید و ابصر بصیرت بگشاید و از خود فانی گردد و مشاهده
حق بعین الیقین حاصل آید پس ابتدای سلوک از علم الیقین شود و بعین الیقین منتها
گردید و بهر حال شرح جواب و الحاصل فی الیقین تجدد و نسبة جامعة بین المرتبتین
و ظاهرة بالحکمین آنست که غایت ایجاد موجودات و موجب ظهور عالم از حضرت علم عین
آنست یا گفته شود که حاصل و مقصود ازین سیر و سلوک بهم رسانیدن نسبت بحق
سبحانه بطوریکه بنسبت مذکور جامع باشد میان دو مرتبه الوهیت و ناسوتیت یعنی
نه خلق مانع مشاهده حق گردد که این مرتبه فرق است و نه حق مانع رویت خلق گردد
که این مرتبه جمیع است بلکه خلق آئینه جمال حق گردد و حق مرآت اعیان خلق شود
که این مرتبه جمیع الجمع است و ظاهر باشد در و این هر دو حکم باعتدال که نه جانب

روحانیت و شهود حق غالب شود که مرتبهٔ ملائکه مهیمین است و مجاذیب درجه انتهاست
و مرتبهٔ جمیع است و نه احکام طبیعت بروی غالب باشد چنانچه اهل فرق که
منهمک در احکام طبیعت اند پس حکم هر دو مرتبهٔ الوهیت و ناسوتیت بطریق
اعتدال یافته شود که این مرتبهٔ اهل جمیع الجمیع است و مرتبهٔ عرفان رسول اعظم
صلی الله علیه و آله و سلم است و بمتابعت آن سرور علیه السلام اعظم اولیا را
نیز این مرتبه نصیب است **الهام** حضرت سلطان المحققین شرح رباعی خیر المتاخرین
ترجمان المتقدمین که در لوایح مسطور است باین نوع میفرمودند **رباعی**
همسایه و همنشین و همره همه اوست ٭ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ٭
در مرتبهٔ فرق و نهانخانهٔ جمع ٭ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ٭
همره عبارت از شیون است که در مرتبهٔ وحدت مندمج است و از همنشین
مراد حقایق الهیه و کیانیه که مرتبهٔ اسما و صفات و صور علمیهٔ کائنات است و این مرتبه
واحدیت است و همسایه اشارت بموجودات خارجیه که ارواح و مثال و شهادت
و انسان است و از گدا مرتبهٔ امکان مراد است که احتیاج از لوازم اوست و از
شه مرتبهٔ وجوب که غنا لازم اوست و مرتبهٔ فرق در مرتبهٔ جمع مرتبهٔ اهل غفلت
و ارباب معرفت یعنی وجود خود بمظاهر علمی و عینی ظاهر است نه غیر **اما تخمه**
در بعضی نظم و نثر و رقعات حضرت سلطان المحققین نظم و نثر حضرت سلطان
المحققین چه از کتب مدونه و رسایل معتبره و چه از تفسیر آیات و احادیث و شرح

کلمات

کلمات و مقالات ارباب حالات و رقعات و رباعیات و غزلیات و ابیات کثیر است
تیمنا درین تخمه بذکر بعضی از رباعیات تصنیف حضرت سلطان المحققین که خود
شرح آن فرموده اند معه دیباچه شرح رباعیات مذکوره می پردازد و هم
بایراد بعضی از غزلیات و نبذی از رقعات حضرت مذکور این صحیفه را موشح
میسازد و این تخمه هم مشتمل بر دو وصل است **وصل اول** مشتمل بر بعضی از رباعیات
مذکور معه دیباچه شرح مسطور و بعضی غزلیات **من تلک الرباعیات** حمد متواتر
هو باعث حقیقت ٭ عالم همه قطره ایست زان بحر عمیق ٭ ادراک حقیقت نکند عقل دقیق ٭
در مسلک او فکر چو گم کرده طریق ٭ سپاس تنزه اساس از زبان تشبیه اقتباس
مقید مر مطلقی را سزاست ٭ که مجلای انوار شیون و اعیان علمیه مرآت وجود است ٭
و مرایای ارواح و اشباح رونمای لوامع شهود او **منها** شاهنشه ارباب یقین
مظهر ذات ٭ سلطان رسل مطلع انوار صفات ٭ توصیف و ثنایش سبب فضل و نجات ٭
ما زال من الله علیه الصلوات ٭ و هدایای صلوات نامیات و تحف تحیات
زاکیات نیاز انسان کاملیکه حقیقتش مطلع دیوان ظهور و ایجاد است و مقطع غزل
نبوت و ارشاد و ماهیتش منشای آیات ذات است و مبدای مکونات تنوع بنیاد
اما بعد این کلامیست که بلسان حدوث و تبیان تهمت آلود و تعین الاشیء فی الحقیقة **فقیر اعظم**
ترانه سنج ظهور گردید و نقاب از محذرات تعینات که تفرقهٔ آنها خصوصا امتیاز در
اعیان علمی و عینی مشکل مینمود واکشید و مراتب تنزلات بر سبیل اجمال سمت بیان

بتیسیر فتح و تحریر علم و عین بحمایتی رنگ امتیاز گرفت التوفیق من الله الکلیم
الاعظم و التشبث باذیال قبائل اویت جوامع الکلم و من
تملک الربا بعنایات چون ذات از اطلاق تنزل فرمود مطلق بمقیدات عنصر در ایجاد
علم اجمال ذات و اسما و صفات در وحدت ذات اول آید بوجود منهما علم
تفصیل شد ز اجمال پدید اسما و صفات جمله ظاهر گردید مشهود شده حقایق
کون و مکان در آئینه علم خداوند مجید منهما پیدا شده از نور محمد علیه
یعنی ارواح پس مثال است بهم انگاه شهادت است و انسان اعظم جامع همه را
شده ست بروجه اتم من غزلیات چون زمین هر چند افتادیم ما بر بیم ما
چون فلک خندانکه گردیدیم سر جائیم ما گرچه نادانیم از نادانی خود آگهیم
طرفه مضمونیست نادانیم و دانائیم ما سیر ما بعد مسافت کربود هم در نیست
چون نگه در یکه توجه رفته می آئیم ما یار ما با ما و یک عالم تجلی همرهش مرد
ظاهر بین نه پندارد که تنهائیم ما زنده میگردند دلها اعظم از انفاسش او
گر مسیحا هست دلدار تو تر سائیم ما منهما آموخته ام گشتن ز پیر تصویر نگه
نگاه بتصویر کند ست ز رعب من عدو را شمشیر زبان ز بان شمشیر از زلف
تو یافتند دلها ز نجیر جنون جوید ز نجیر چشم تو سبحه ساز آموخت تا تیر فسون
فسون تاثیر از شیشه دل بر ون فکندم تسخیر پری بپری تسخیر باشد
سخن تو و تو معنی تقدیر خدا خدای تقدیر از خاک در تو یافت اعظم

الیم

اکسیر فنای فنای اکسیر وصل دوم مشتمل بر بعضی رقعات حضرت سلطان
المحققین که بمریدان اهل کشف و یقین قلمی فرموده اند رقعه اول قدیم لم یزال
لا یزال و مطلق المطلق عدیم المثال که در مرایای اعیان و ارواح و اجسام
و اشباح بکمال جلا و استجلا ظاهر و پیدا ست بلکه خود آن مطلق بقیود
متنوعه و تقیدات مشخصه و صور معانی و معانی صور ظاهر و هویدا یعنی خود در خود
هر خود بکمالات ذاتیه و اسمائیه ظاهر ست و هر جا و همه جا عین مظاهر آن مظهر جامع اسرار
ربانی و اعیشه مرآت جهان نمای حقایق الهیه و کونیه گردانند و با علی مراتب شهود
تجلیات ذاتیه و صفاتیه که هر آن آن بی رنگ ازل بفحوای کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی
شَأْنٍ نمود تازه دارد و در رساند رباعی هر لحظه جمال خود و نوعی دگر آید فروتی
دگر انگیزد شوقی و گر افزاید بی پرده آب و گل ما را نمایاند رو خورشید رخشان را
تا کی بگل اندایند الحمد لله حقیر بخیریت و امن براه نجانه رسید از حین مفارقت
صوری تا این زمان هیچ زمانی از تصویر آن جانشین چار بالش خیال خالی
نگذشته و صورت مثالی آن بمثیل و نظیر همواره در دیده خیال که آنرا خیال
متصل نامند بسان مردمک مقیم و حاضر ست از وحدتکده صحرا بگویم که از
جهت مصاحبت لازمی آن صورت خیالی انجمن عیش و عشرت و شهرستان کثرت
نشده بود و از کثرت آباد این شهر چه حرف زنم که دیده و دل تا بصبر و تعارف
رسوخ خلوت در انجمن وحدتکده سر در کرده دیده طرفه کثرتی در وحدت و وحدت

در کثرت رو میداد ٭ حضرت حق سبحانه ما دامیکه بمظاهر متنوعه جلوه نمایند فیاضه
تجلیات وجود بر آن جا بخشی کیر جام شهود مخمور و مستدام دار و زیاده زیاده
رقعه آخری ابدای هدایای زاکیات سلام ٭ و اتحاف تحف و افیات ادعیه
بمکیه اختتام را عنوان کلام و فاتحه مقال اخلاص انجام کرد امیده بانظهار مارب
و مرام می پیرداز د که حمد الحمد و المنه که آن بزنگ ازل بمقتضای کل یوم هو
فی شان بهزار رنگ در دیده بصیرت جلوه پذیرست ٭ یعنی رایی و مرئی و بصر
بصیرت و چشم و نصاب بصیرت پرتو ظهور اوست ٭ بل همه عالم کونا کون و موجودات بو
قلمون خود همه اوست ٭ در نصوص احوال خبر بن یاک فقیر مصدر اول این بیت است
بیت کر بهری از مزاحم جونی جکونه ٭ بجون جکونه کوید جونم جکونه ام ٭ و دل
اخلاص منزل همواره مستدعی آنکه هر دم سطوات ذوق مشاهده وحدت در کثرت
و بهر آن تجلیات متنوعه کشوق معاینه کثرت در وحدت در دیده دل آن سرمست جلم
شهود و مدهوش خمخانه وحدت وجود در اقرون کردد و جمال لایزال را در ذوالجلال
در مرایای اشیاح و ارواح پیوسته بهر وجه کمال مشهود آنعارف معارف ربانی از و پوشیده
اسرار رحمانی باشد زیاده زیاده والسلام رقعه آخری خلوت نشین ازل یعنی
خالق متعال که عالم را باین بدیع شیرین از کتم عدم منصه آرای حضرت علم کردانید
و بهر ای کمال ظهور جمال حقیقی موجودات را از تکمن بطون با علی مراتب ظهور وجود در سانید
آن عاشق جمال لایزال سبحانی و واقف رموز ذکر و فکر ربانی را پیوسته مستغرق مشاهده

لقای

لقای وحدت در کثرت و محو جام کثرت در وحدت دارد و در کر انمایه مقصود که
دوام ظهور انوار الله نور السموات والارض در مرآت جهان نمای
دل ثابت و راجبای آرد و بر ضمیر مودت تخمیر که آکاه اسرار محبت و شناسای رازمزوجات
مخفی نماند که هر چند منجوایم که بتحریر بعضی از رموز امض اسرار رقعه اخیر امازبان قلم
از بیان شمه از ان دستان معترف عجز و قصورست و کمیت جهان پیمای
قلم با جمال تجلی بوازو فصول بیان دادی نا بیدا کنار بمراحل دور راهند انخاطر از ادراک
داعیه ندارد ٭ ظهور این مامول را موقوف بر وقت کذاشت زیاده والله اعلم
انهما کنتم رقعه آخری حق سبحانه جل شانه عم بره ثم احسانه آن مستغرق
بحر شوق را مضمون بیت یک چشم زدن غافل ازان ماه مباشی ٭ شاید که
نکاهی کند آکاه مباشی ٭ پیوسته محو جمال لایزال خود دارد ٭ در همه حال و همه کار
بفجوای بیت دایم همه جا با همه کس در همه کار ٭ میدار همیشه چشم دل جانب یار ٭
دعی بفعلک بر نیاید و که مقصود حقیقی از آفرینش جن و انس بل پیدایش جمیع
موجودات بفجوای وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
ای لیعرفون همین عبادت و ذکر حق سبحانه ست و معرفت او جل شانه و بر وفق
مشیت ازلی و ارادت لم یزلی جمیع ذرات مکونات در عبادت ذکر حق بقصد
یا بی اختیار هر یکی با سمی از اسمای بر در دکار که مظهر ربانی اوست پیوسته بی انقطاع
مشغول ست رباعی ٭ غیر از هویت آمدای حرف شناس ٭ و انفاس هر دو بران

حرف اساسش باشن اگه از ان حرف در امید هر اسش حرفی نعتم شکر و اگر داری رسش

اما چون ذکر و عبادت جلی و عادت است و به بی اختیاری اگر صادر شود موجب

لذت و ثواب نشود و مقضی بدرجات عرفای اولوالالباب نگردد حق تعالی ما و شما را

و جمیع عباد الله را بر وضیات خود راسخ دوم و ثابت قدم دارد و ما همه مراد آغوش

آرد و زیاده السلام علیکم و رحمة الله و برکاته **رقعه آخری** نخستین نشستان جانان جانرا

که محل سطوع انوار الله نور السموات و الارض است بفرمان ادعیه ارتقای

مدارج عرفان منور میسازد و ثانیاً بذکر بعضی از مکنونات ضمیری پرداز د که نور

باورهای تصور آن خسته خصال و مظهر معارف حضرت ذوالجلال در بهارستان

خیال هر شحات سحاب اشتیاق در کمال بضارت و نضارت رسیده است و نمکستان

شوق و داد دیاریای دوام تذکار محامد اخلاق آن یگانه آفاق و نخلبندی

نخلبند مودت و اتحاد در شکرستانی فراوانیس و خبان کردیده هر چند که صفا

مشربان صافی طینت و صافی طینتان صفا سیرت که دل فیض منزل این کروه

بانی شکوه مرآت مصقول جهان نماست بمعاینه احوال عالم پرداز ند و جهان

عرفان مآل خود بدین ترانه ترنم می آغاز ند **بیت** ما چشیم بسته معنی جانرا

نظر کنیم بر جانشسته کرد و عالم سفر کنیم و ما مفیدان رقعه بر تقلید اور

جمیع احوال اتباع این طبقه عالیه لازم و واجب است و در زمان مهاجر صوری

اکتفا بر معانیه قابی نموده مغلوب و ریخ و عنای اضطراب نگردیدن اهم و الزم

اما چون

اما چون ارتفاع بعضی تقضیات بشریه که از لوازم بنیه این بیکر هیولانی و طبیعت

عنصری حیوانی ست از ذوات هدایت آیات انبیا و رسل محال است پس

وقوع اضطرار در ایام مفارقت از زمانه بی همایان ما مون تقلید و منهمکان

علایق بشریت موجب استعجاب و سبب استغراق نخواهد بود تم از نجابت

که جناب رفعتمآب حضرت سید المرسلین علیه اکمل صلوات المصلین با وجود تکمیل

مراتب فضایل و تفاز ناکر امت و الام بر جسیم مطهر بر میدا شتند و لوای **کریمه**

قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ بر سبا فراشتند بر ضمیر منیر که مطلع انوار

مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ است مخفی نماند که همین مرتبه جامعیت بین الالوهیت و

البشریت اعلی مراتب تکمیل است و هم از نجهت فضل مرتبه انسانیت بر درجه

ملکیت ثابت و متحقق و چون این جامعیت در ذات فایض البرکات سرور کائنات

علیه السلام و الصلوة بر وجه کمال بود بر اعلی طبقه ملائکه کرام از بدو صبح وجود

و در عمان شهود و صدت صرف مستغرق اند فضیلت یافت و **السلام**

علی من اتبع الهدی **تتمه** بر ضمایر ارباب بصایر مخفی نماند که آنچه

در این منزل همایون از کلمات طیبات حضرت سلطان المحققین مذکور شد قطره

ایست از عمان و رشحه ایست از بحر بیکران که آنچه در عرصه دو هفته از زبان

مبارک شنیده بود در این صحیفه تحریر نمود و **اقم الحروف** را از خدمت بدین

و خانقاه آنقدر فرصت نمیدهد که بتحریر کتاب پردازد در بنولا فراج

راقم بجهت تب ربع که عارض حال این شکسته بال بود علیل گردید در اواخر زمان
تب ربع طاقت تدریس نداشت و از ضعف و ناتوانی قدم بر نمیداشت در این عرصه
فرصت وقت غنیمت انگاشت و جمع این تالیف را سرمایه سعادت و بهترین زاد
آخرت پنداشت و یکماه در تدوین تمام کتاب نظر همت بر گماشت هر چند که
جوارح ناتوان مساعدت بعزم قلبی نمی نمود اما چار و ناچار بمقتضای بیت
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق وقت را
مغتنم دانسته تا مقدور در تحریر این سطور قاصر نمیشود الحمد لله که این صحیفه
نامی بانصرام انجامید بیمن سعادت این تسطیر داعی را صحت کلی حاصل گردید
پس این مخدره ایست رعنا که بسان ماه دو هفته از مکمن بطون جلوه آرای
منصه ظهور گردید و کواکبی است ظلمت ربا که از مطلع غیب بر فلک شهود طالع گشت
و گرنه کلماتیکه داعی از بدو شعور الی زماننا هذا که سنه ثلثین است و در این مدت
همواره لازم الخدمت بوده از زبان فیض ترجمان اصغا نموده اگر بمضمون آیه
قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ
أَن تَنفَدَ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا در سیاهی و صفحه روزگار
قرطاس و نباتات اول و آخر اقلام شود تحریر شمه از آن کلمات حقیقت سمات الهی
و معارف فیض آیات غیر متناهی متعذر بر محال است و سامعه خاص و عام که از آن
مظهر کریم علام محفوظ نمیشود شاهد حال زیرا که از اجله کرامات حضرت سلطان

المحققین

المحققین آنست که از ابتدای سلوک تا حال مدام بپاس انفاس قدسی اساس می
پردازند و خاطر فاتر را پیوسته متوجه حق میسازند و در خلوت و جلوت همواره
دل عرفان منزل را مشغول بحق میدارند و اگر با کسی متکلم میشوند حسب استعداد
مخاطب کلمات حقیقت سمات میفرمایند و هر مجلسی که در و ذکر ربانی ننمایند آنرا
شوم می انگارند حدیث يَا مِنْ قَوْمٍ جَلَسُوا مَجْلِسًا وَتَفَرَّقُوا مِنْهُ
وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ فِيهِ إِلَّا كَأَنَّمَا تَفَرَّقُوا عَنْ جِيفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ
عَلَيْهِمْ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس هر روز کلمات حضرت سلطان المحققین
با مخاطبین جز ارشاد و معارف نیست فقیر آنچه از زبان مبارک می شنود اکثر آنست
که در تمام عمر نشنیده و در هیچ کتابی ندیده و از حسن بیان گرامی چه بر طرازد که در عمر
خود چنین صاحب قوت بیانیه ندیدم و نشنیدم هر گاه بارشاد مراتب سلوک با
تلقین مراتب حقایق با تدریس کتب تصوف می پردازند سامعین را مدهوش جام
ذوق و شوق می سازند علما بمدح قوت بیانیه حضرت آیه کریمه إِنَّ مِنَ
الْبَيَانِ لَسِحْرًا میخوانند و عرفا از استماع کلمات الهامات گرامی آیه مَا هَٰذَا
بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ بر زبان می آرند شاهد این مقال ادراک
محفل فیض منوال است و گواه دیگر مطالعه مصنفات آن ملک تمثال اللهم ارزقنا
حسن اقتدائه وصل وسلم علی محمد اعظم انبیائه و آله
وصحبه واولیائه

MUK 99

P
45

Library Digitised Collections

Author/s:
Chisht, Abd al-Rahmn1596?-1682?

Title:
Ilhmt-i quds

Date:
1210 [1795?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23230

File Description:
Part 2

Mondoodi 0/5

Theological Treatises
in Persian

الهامات اعظم

الهامات قدسی

عثمان

سلسله حکمی

زاهد المودود

سنه ۱۲۱۰ هجری

هو الاعظم

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

خوشترین کلامیکه سالکان مسالک سخن سازی و راحلان مراحل نکته پردازی
عنوان صحایف مقاصد را بآن آرایش دهند و بهترین بیانیکه سخن پردازان
فصاحت آیین و معنی طرازان هوش قرین خطب فرامین مطالب را بآن موشح
کنند حمد مبدعی است که طایران بلندی پیمای عقول هر چند در هوای ادراک
حقیقتش طیران نمایند تا کنگره قطر عظمتش نتوانند رسید و کمیت بادیه
نور و افکار چندانکه در ساعت تحصیل معرفتش تکاپو نماید با کمال خوشخرامی
گرد منازل آن نتواند گردید قاصر بیانان امکان را چه یارا که لب و زبان بمدح و
ثنای واجب گشایند و شکسته پایان حدوث را چه زهره که در مسلک اظهار اسرار
قدیم اقدام نمایند موجودیست حقیقی که ممکنات متنوعه مرایای وجود اوست
و مظاهر علمی و عینی مجالی شهود او و کلیمی است که بزبان و دل خاص و عام متکلم است
و بالسنه ملایک و قلوب انبیا و اولیا علیهم السلام بوحی و الهام در تکلم ذکر جمیلش

باعث

باعث حصول شوق جاودانست و فکر در اسرار صفات جلیلش موجب تحصیل
شهود و وجدان هر که دلش از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی در یادش
حضوری ندارد از سعادت سرمدی شعوری ندارد و آنکه بکثرت اذکار و
سنگ فسان ریاضت از صور متکثره عالم نظر برداشته بمشاهده معنی واحد نرسیده
باشد گویا او مسلک سلوک گاهی ندیده حقیقة الحق هو الوجود
المطلق فلیست هی شیئا سواه وتلک الحقیقة هی الموجودة
فلا موجود الا الله ع عالم همه جسم و حق چو جانست کاندر صور او
چو جان نهانست شمس فلک وجود و ایجاد در آیینه صور عیانست صلوات
تامات نیاز مسند نشین رسالت که حقیقتش مظهر ذات و صفاتست و مبدای
حقایق ممکنات و نور اعظمش شعشعه افروز ایجاد موجودات ع سید المرسلین
حبیب خدا مظهر نور حق بصدق و صفا نعت آن ذات منبع البرکات
باعث فخر و موجب حسنات و تحف و تحیات طیبات هدیه آل گرامی و صحابه
نامیش که مطالع انوار الهی و مشارق لمعات علم و آگهی اند اما بعد میگوید
غلام جناب هدایت مآب شارع شاهراه شریعت هادی طرق طریقت رهنمای
سبل حقیقت کاشف غوامض معرفت مخزن اسرار لاهوتیه معدن انوار
جبروتیه ماه سمای هدایت خورشید فلک ولایت سلاله دودمان مصطفوی
نقاوه خاندان مرتضوی سر لشکر اولیا سر دفتر اصفیا ابر بهار عطا گوهر

بحر سخا عیسی نفس معنی رس مشرق انوار صمدیت مطلع اسرار احدیت
شهباز لامکان شمع بزم عرفان غریق بحر مراقبه حریق شعله مشاهده
حاصل ظهور آدم عارف معارف رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم صد مرحبا
بذات بزرگی که از شرف نتوان که اسم اعظم او بی وضو گرفت ناید بوهم ذات
منزه ز وصف او هر چند بیک خاطر من جست و جو گرفت از حسن خلق گلشن
توحید تازه کرد گلزار معرفت هم از و رنگ و بو گرفت فکرش رسد بهستی
بیکیف در زمان تعلیم ذکر هر که باخلاص از و گرفت ظاهر شود ز یک سخنش
بر دل مرید کشف حقیقتی که نبی نام او گرفت بیقدر بود گوهر معنی درین زمان
شکر خدا ز حضرت او آبرو گرفت سر پنجه با قضا زده بازوی قدرتش از بهر
بیعت آنکه گهی دست او گرفت هر کس که هست حاسد آن اعظم جهان چون مار
مهره نفسش در گلو گرفت گم گشته ام ز خویشتن از بسکه روز و شب رنگ رخش
مرا بمیان چار سو گرفت عازم که بود عازم معنی ز حضرتش اندر کنار شاهد
آن آرزو گرفت سلطان المحققین سید العرفاء المدققین الاعظم عند الحق فی
الدنیا والدین حضرت سید اعظم الحسینی الموسوی الچشتی ادام الله ظلال ارشاده
علی رؤس المسترشدین تراب اقدام الصوفیة والمحدثین العبد المفتقر الی مولاه
الغنی الصمد سید محمد رزقه الله حضور الحضور که سابق ازین فقیر کتابی مسمی به
الهامات قدسی سمات ملفوظ حضرت مرشدی المذکور افاض الله علینا برکاته بنهج

جدید مشتمل بر فواید عجیبه که مطولات از آن خالی نیست و در جامعیت سلوک مرتب و
مراتب تصوف و احوال سلف و خلف از اکثر ملفوظات متعالی تالیف نموده بود
و بر یک مقدمه و چهار منزل و یک خاتمه ترتیب داده اما مقدمه مشتمل بر اصطلاحات
کتاب که مثلا هر جا لفظ سلطان المحققین درین کتاب ایراد یابد مراد از آن جناب
مرشدی و مولائی المذکور اعنی حضرت سید اعظم الحسینی است کان الله له
و نیز متضمن مبادی آخری و منزل اول در ذکر آبا و اجداد حضرت سلطان
المحققین از آدم تا حضرت خاتم صلی الله علیهما وسلم و از خاتم تا جناب اعظم
و این منزل متضمن است مر یک مقدم و بطون اربعه و یک مؤخر را اما مقدم در
ذکر نسب اعظم حضرت رسول اکرم تا حضرت آدم صلی الله علیه وآله وسلم
و بطن اول در ذکر نسب حضرت ائمه طاهرین سلام الله علی جدهم و علیهم اجمعین
و بطن دویم در ذکر نسب بعضی اجداد کرام حضرت سلطان المحققین از جناب
حضرت سید ابراهیم مرتضی بن الامام الهمام حضرت موسی الکاظم علیه و علی جده
السلام تا جناب جامع العلم والعمل والتقوی حضرت علی ابو القاسم السید مرتضی
رحمه الله تعالی و بطن سیوم در ذکر نسب بعضی اجداد کرام حضرت سلطان المحققین
از محمد بن المرتضی المذکور تا حضرت شمس الدین رحمهم الله تعالی بطن چهارم
در ذکر نسب آبای عظام حضرت سلطان المحققین از حضرت سید حسین بن السید
شمس الدین المذکور تا زبده دودمان مصطفوی عمده خاندان مرتضوی حضرت

محمد سید قدس سنا الله بسره الامجد که والد ماجد حضرت سلطان المحققین اند و اهل این
بطن ساکن بلده حیدرآباد و هر بطن مشتمل بر چند بدست **و موخر** در ذکر نسب
بزرگان زوجه مغفوره حضرت سلطان المحققین و شمار فرزندان حضرت مذکور
و منزل دویم در ذکر مرشدان حضرت سلطان المحققین اعنی بعضی حالات و مقالات
حضرات چشتیه قدس سنا الله باسرارهم و این منزل مشتمل بر یک قدام و طبقات اربعه
و یک خاتمه است **قدام** در ذکر منبع الارشاد و الهدایت مظهر انوار نبوت و ولایت
حضرت سلطان الانبیا برهان الاولیا صلی الله علیه و آله وسلم **طبقهٔ اول** در ذکر
امام الاولیا سراج الاتقیا معدن العلوم و المعارف حضرت علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه و در ذکر عمدة التابعین شمس العارفین حضرت خواجه حسن بصری
و اتباع ایشان و اتباع اتباع ایشان تا حضرت خواجه ابراهیم اسحاق ممشاد
علوی دینوری رحمهم الله تعالی **طبقه دویم** در ذکر مشایخ چشتیه که آن پنج کس اند
خواجه ابو اسحاق و خواجه ابی احمد و خواجه ناصح الدین و خواجه ناصر الدین
و خواجه قطب الدین مودود و در ذکر بعضی از خلفای ایشان تا خواجه عثمان هارونی
قدس الله اسرارهم **و طبقه سیوم** در ذکر حضرتینکه در ولی و اطراف آن اقامت
کزیده اند **طبقه چهارم** در ذکر حضرتینکه در دکن رخت اقامت انداخته اند **و خاتمه**
در بیان احوال عارف ربانی مستغرق جمال الازلی سبحانی مرشد حضرت سلطان
المحققین اعنی حضرت شاه نقیر علی الچشتی قدس سنا الله بسره الاعلی و هر طبقه ازین

طبقات اربعه مشتمل بر چند مدارج است **و منزل سیوم** در ذکر احوال حضرت سلطان
المحققین از سن صبی تا حالت تحریر این ملفوظ اعظم و این منزل نیز مشتمل است
بر یک افتتاح و اسافر اربعه و یک اختتام اما **افتتاح** در بیان تولد شریف حضرت
مذکور تا حالت تسمیه خوانی **و سفر اول** در احوال حضرت مذکور تا دوازده سالگی
و سفر دویم در بیان سفر و سیاحت و تلاش مرشد کامل و خدمت صوفیه صاحبدل
و ملاقات با مرشد کامل و مجاهدات و ریاضات و مراجعت بلده حیدرآباد و صانه
الله عن الفساد و تحصیل علوم از صوفیان صاحب کرامت و تجهیز حرمین شریفین و
سفر سیوم در بیان سبب تاهل و کد خدائی و وجه اقامت درین بلده و استقامت
بر جاده ارشاد و تکمیل مریدان و طالبان راه حق و تهذیب اخلاق و حسن معاشرت
با خلق و لطف سریرت و اوضاع حضرت سلطان المحققین از سن شباب تا شیخوخت
و اطوار پسندیده آنحضرت و مشعر بر دیگر حالات **و سفر چهارم** در ذکر تصنیف فهرست
مصنفات حضرت سلطان المحققین **و اختتام** در بیان خوارق عادات و کرامات حضرت
مذکور و هر یک ازین اسافر اربعه متضمن چند مراحل است **و منزل چهارم** در کلمات
طیبات حضرت سلطان المحققین و این منزل مشتمل است بر یک تقدمه و چهار مقام
و یک تتمه اما **مقدمه** در بعضی کلمات که مفید سلوک است **و مقام اول** در کلمات
سلوک حضرات چشتیه قدس الله اسرارهم بر سبیل اجمال **و مقام دویم** در بیان مراتب
تجلیات ذات و حضرات خمس هم بر سبیل اجمال و هم بر سبیل تفصیل **و مقام سیوم**

در بیان بعضی مراتب کلیه و اصطلاحات صوفیه و اصول مسایل تصوف و مقام چهارم در تفسیر
بعضی آیات کریمه و احادیث شریفه بطور تصوف و شرح کلمات صوفیه بنهج عجیب و غریب
اما تخمه در بعضی نظم و نثر و رقعات حضرت سلطان المحققین و خاتمه اکتساب در ذکر بعضی
خلفای کاملین و مریدین و طالبین حضرت سلطان المحققین و بعضی ثنای عارفین
چون بفضل رب الارباب این کتاب بانجام رسید و نقول آن بین الاحباب منتشر گردید
اکثر از سالکان مسلک عرفان و طالبان علم و ایقان نزد فقیر بتدریس منزل چهارم
ازین صحیفه که جامع اصول مسایل تصوف و سلوک است و خالی از وقت نیست مشتغل
گردیدند و از هجوم شوق و ذوق بجایی رسیدند که التماس نمودند که اگر این منزل
چهارم را دیباچه علیحده الحاق کرده شود و نسخه مستقل میگردد و در کتب درسیه
محسوب شده موجب نفع تام و باعث انتفاع عام میشود اجابة لملتمسهم بتحریر
دیباچه علیحده پرداخت و منزل چهارم مذکور را بالاستقلال نسخه علیحده ساخت
تا در تدریس بکار آید و از قلت حجم نقل و تحریر بسهولت گراید و این نسخه را موسوم
الهامات اعظم گردانید و تاریخش بدین گونه از فکر من بطوبی بر منصه شهود جلوه گر گردید
قطعه تاریخ بالفاظ و حروف و صوت عالم بود گویا لسان غیب بر حق ببرنگ صوت و
حرف قطب اعظم مقید شد چو آن الهام مطلق طلب کردم ز هاتف سال تالیف
ندا آمد کلام اعظم حق حسبنا الله ونعم الوکیل ونعم المولی
ونعم النصیر منزل چهارم مشتمل بر کلمات طیبات حضرت سلطان المحققین

سید العرفاء

سید العرفاء المدقق الاعظم عند الحق فی الدنیا والدین حضرت سید اعظم الحسینی
الموسوی الحنینی ادام الله ظلال ارشاده علی رؤس المشتاقین و این منزل متضمن آداب
مرید یک تقدمه و چهار مقام و یک تخمه را اما تقدمه در بعضی کلمات که مقدمه سلوک است
و مقام اول متضمن بر کلمات فیض آیات سلوک طریقه عالیه چشتیه قدس الله
باسرارهم بر سبیل اجمال و مشتمل بر اصطلاحات که حضرت سلطان المحققین وضع فرموده اند
و مقام دویم در بیان مراتب تعینات و حضرات خمس بر سبیل اجمال و تفصیل و مقام سیوم
در ذکر بعضی مراتب کلیه و اصطلاحات صوفیه و اصول مسایل تصوف مثل مسئله
نفی مجهولیت از اعیان علمیه و مسئله تجدد امثال با تمام تفصیل و امثال آن فواید عجیبه
دیگر و مقام چهارم در ذکر تفسیر بعضی آیات کریمه و احادیث شریفه بطور تصوف و شرح
بعضی کلمات صوفیه بنهج جدید و تخمه مشتمل بر بعضی نظم و نثر و رقعات شعر
بر اسلوب غریب حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و الیه
انیب اما تقدمه در ذکر بعضی کلماتیکه مفید سلوک است الهام حضرت سلطان
المحققین منفجر فرمودند که در حدیث شریف وارد است که کل امر ذی بال لم
یبدء ببسم الله فهو ابتر و کل امر ذی بال لم یبدء بحمد الله
فهو اقطع و در روایتی چنین آمده کل امر ذی بال لم یبدء بذکر
الله فهو اقطع حاصل همه آنکه هر امر را ابتدا باسم الهی بذکر الهی حل ذکره
می باید نمود و در هر حال و هر کار از امور حق تعالی غافل نباید بود و مقصود از

که در هر کار توجه دوام بحضرت کردگار باید و اشتغال بامور مانع حضور قلبی نیاید خواه
بسم الله یا ذکر الله بزبان آرند یا نیارند نه آنکه ابتدای کار باسم الهی نمایند حضور
مسمی باشد یا نباشد که این ابتدای اسمی رسم غافلانست و مقصود از حدیث
شریف نه اینست بلکه آنست و آن وظیفه سالکین و ذاکرینست که یک آن در هیچ حال از
ذکر و مشاهده حق بغفلت نمیگذرانند و هر کار و هر زمان که بی یاد الهی گذرد آنرا
ابتر و ناتمام پندارند و در هر امر بدوام توجه و حضور مسمی می پردازند بعده حضرت
سلطان المحققین این آیه کریمه بر زبان شریف راندند رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ
تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و نیز فرموده اند رباعی سررشته دولت
ای برادر بکف آر و این عمر گرامی بخسارت بکف آر دایم همه جا با همه کس در همه کار
میدار نهفته چشم دل جانب یار الهام میفرمودند که چون ذاکرین از حضور قلب بذکر
الهی می پردازند از استیلای سکر و حلاوت ذکر نقد هوش کم می سازند و این
حال موجب حیرت میشود فرمودند بیت چه مستی است ندانم که رو بما آورد
که بود ساقی و این باده از کجا آورد فرمودند که سر این مستی و حلاوت آنست
که در حین ذکر بشرطیکه بحضور دل باشد بمضمون فیض مشحون آیه فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ ذاکرین را جاذبه توجه الهی در می یابد و حضرت حق سبحانه ایشانرا
یاد میفرماید و آثار نفحات طیبات آن یاد ایشانرا مست و متلذذ مینماید الهام میفرمودند
که سالک را در زمان شباب اگر داعیه طلب الهی بشوق تمام رو نماید ترک آرام داده

در بدر اهل حق و خانه بخانه درویشان تکاپو فرماید که آن آتش عشق بارشاد مرشد
کامل خس و خاشاک وجودش را بسوزاند و نور معرفت و ایمان بهم رساند الهام میفرمودند
که ذکر لسانی را سه مرتبه است زیرا که در ابتدا زبان بذکر الهی اکثر اوقات مشغول
میباشد و دل بجذب توجه مرشد کامل گاه گاهی حاضر و در وسط کار حضور قلب اکثر
اوقات میسر گردد و انتهای ذکر لسانی آنست که علی الدوام دل بی تکلف بذکر مشتغل باشد
و اینجا کار بالعکس گردید چون حال بدینجا رسید مرشد را باید که سالک را از ذکر
لسانی آنزمان باز دارد که او بحقیقت ذکر متصف گردید و حقیقت ذکر آنست که
ذاکر اگر ضرورة بکلام دنیا پردازد آن سلسله توجه قلبی انقطاع نپذیرد در این صورت
امر بذکر قلبی فرماید تا تصفیه دل رو نماید راقم الحروف میگوید که روزی بخدمت
پیر و مرشد حضرت سلطان المحققین اعنی زبدة الواصلین اسوة المکملین مستغرق
بحر مشاهده ربانی عارف معارف سبحانی کاشف غوامض خفی و جلی حضرت
شاه فقیر علی الچشتی قدسنا الله بسره الاعظم حاضر بودم و سخن در مقام منتهای
ذکر لسانی میرفت حضرت ایشان فرمودند که منتهای ذکر لسانی آنست که
زبان بالکل خاموش گردد و دل بذکر الهی مدهوش و فرمودند که اگر در زبان
بقدر حرکت مورچه هم جنبش باشد ذاکر بمنتهای ذکر لسانی نرسید و مستحق تلقین
ذکر قلبی نگردید الهام میفرمودند که بزرگان فرموده اند که چون سالک عروج از
حضیض جسمانیت باوج روحانیت نمود و راز بیکیف لاهوت برو منکشف گردید

نصف دایره معرفت طی شد و چون نزول از مرتبه لاهوت بمنزل ناسوت رو نمود
و این عروج و نزول مقام سالک گردید بتکمیل معرفت رسید اما نزد فقیر چنان
بتحقیق رسیده که چون سالک بمراتب عروج و نزول بکشف و وجدان رسید
نصف معرفت حاصل گردید و چون مراتب حقایق و کتب تصوف و مصطلحات صوفیه
صافیه از مرشد مستحضر نمود و عرفان خود مطابق معارف سلف یافت درین صورت
معرفتش کامل گشت و محقق گردید و میفرمودند که لهذا این فقیر مصطلحات
ارباب تصوف و مراتب حقایق در رسایل سلوک درج نموده تا در اثنای سلوک بر
مراتب حقایق و مصطلحات تصوف اطلاع دست دهد و سالک بعد سلوک عارف محقق
گردد هذا تفرد به سلطان المحققین الهام میفرمودند که محقق
صاحب ارشاد را لازم که پیر ضعیف و نابالغ و بی عشق را مشغول بذکر الهی
برای تزکیه و تصفیه باطن نفرماید که اول از ضعف و سست و ثانی از بی شعوری پست
و ثالث بخواهشات ذمایم بسکر هوا و حرص مست پس گویا آهن سرد کوفتن است
و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت تا درین مستی ازان مستی تو دور
تا درین جامی ازان جامی تو کور الهام میفرمودند که هرگاه استیلای جذبات
عشق در سالک رو نماید مرشد را واجب که او را بی اهمال و توقف مشغول بذکر الله
فرماید تا کار او ازان گرمی عشق بسهولت بر آید که او دران حال از جمیع عیوب و
آلودگیها مبراست و این ابیات بر زبان مبارک راندند مثنوی هر که را جامه

ز عشقی

ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد عشق امیر المومنین حیدر بود هر چه گویم عشق
ازان برتر بود الهام میفرمودند که چون محقق صاحب ارشاد سالک را عاشق
دیده مشغول بذکر فرماید تا بمصقله ذکر لسانی و سنگ فسان ریاضت و وسوسه ذکر
قلبی با سکر و حلاوت مدام تزکیه نفس کماهی رو ننماید امر بذکر قلبی نفرماید و از انجا تا از
ذکر قلبی تصفیه دل بقواعد سلوک طریقت بحصول نه انجامد در راه حقیقت مشاهده
نور روح که مراد است از نفخت فیه من روحی ارشاد نکند که رو
دادن وسوسه قلبی با سکر تمام بی رفع زنگ کدورت بشری محال است پس مشاهده
عکس جمال محبوب دران مرات زنگ آلود خیال و این بیت فرمودند بیت آئینه کز
زنگ و آلایش جداست بر شعاع نور خورشید خداست رو تو زنگار از رخ او
پاک کن بعد ازان آن نور را ادراک کن الهام میفرمودند اگر سالک را قوی همت و
عاشق صادق دیده مامور بذکر الهی فرماید مدتی بر ذکر الهی مواظبت کناند تا وسوسه
ذکر در قلب و جمیع اعضا از سکر کمال و حلاوت مدام پدید آید و ذکر جماد و نبات بسمع دل
مسموع گردد و کشف کون هم موافق سعی و استعداد بحصول انجامد و اگر سالک ضعیف
همت بود آنچه در وسع اوست سعی کناند تا قدری وسوسه و سکر بهم رسد زود راهنمائی
بکشف راز حقیقت فرماید که کشف آنرا از بی سکر و حلاوت صورت نه بندد الهام میفرمودند

که مرید لازم است که بر مرشد اعتقاد جست و محکم دارد تا آنکه جنید و شبلی را رحمهما الله
تعالی عدیل و بدیل او نشمارد و میفرمودند که مرید بر مرشد بطوریکه اعتقاد دارد
همان معامله او را حاصل آید پس لازم که مرشد را صاحب صفا و معنی داند تا بیمن
این اعتقاد حق تعالی او را مزکی و مصفی گرداند و اگر مرشد را زاهد و عابد تصور
نماید زهد و تقوی نقد وقتش گردد و مریدیکه مرشد را تصور کند که همگی اوقات
صرف طلب معاش مینماید او را جز همان حالت هیچ حاصل نیاید الهام میفرمودند
که از شرایط سلوک کم خوردن و کم خفتن است و ترک صحبت خلق نمودن مگر صحبت
شیخ خود و آنهم جز دو وقت نشاید یکی وقتیکه مقدمه از مقدمات سلوک آموزد
دوم هرگاه که حالتی از حالات صورت گیرد آنرا بعرض مرشد رساند و میفرمودند
که سالک را در ابتدای حال مطالعه کتب سلوک لابد است زیرا که این مطالعه از دو
فایده خالی نیست که اگر بر سالک استیلای جذبات ذکر بیخودی تمام است مطالعه
کتب از آن بیخودی تمام است مطالعه می آرد و اگر دل سالک گاهی از ذکر ملول
شده است این مطالعه از آن ملال باز میدارد فی الجمله مطالعه رسالهای سلوک
موجب تقویت حال سالک است و خالی از منفعت نیست و میفرمودند که نشاید که
بیخودی سکر ذکر غلبه کرده مجذوب نماید الهام میفرمودند که شرط این راه است
سالک از هر درویش با ادب پیش آید و فرمودند که در رشحات مرقوم است که اگر تصویر
بر دیواری کشند چون سالک از آن بگذرد لازم که با ادب رود مقام اول

در مراتب

در مراتب سلوک بر سبیل اجمال و اقتصار باعتبار عروج و این مقام مشتمل است
بر چهار وصل متضمن چند الهام وصل اول در بیان سیر عالم انسانی و عالم ملک
باعانت ذکر جلی بتزکیه نفس بنهجی که سالک را عروج از منزل ناسوت تا منزل ملکوت
حاصل گردد طی راه شریعت نموده براه طریقت واصل شود الهام میفرمودند که انسان
آخر مراتب تعینات حضرت حق است سبحانه و مظهر ذات و صفات و جامع جمیع آیات
اما چون روح منزه که نور بسیط مجرد بجسد عنصری متعلق گردید و ازین تعلق
قلب لطیف که منشأ خطرات و مرتبه تفصیل است بظهور رسید و از امتزاج عناصر مقتضیات
آنها را که اکل و شرب و کبر و کینه و حسد نفاق است و امثال آن درین قالب خاکی رنگ
وجود گرفت و نفس اماره کثیف صورت پذیرفت آن روح منزه منهمک هوا و هوس
گردید و قلب لطیف که مبدأش روح و جسم است مصدر صفات حمایدملکی روحانی و
مصدر صفات و نبات جسمانی شد و نفس اماره کثیف باعانت حواس ظاهر و باطن که حواس
قلب اند بر آن روح و دل مستولی گردیده ایشانرا تابع ساخته به هواجس نفسانی
که مثل حرص و کبر کینه و غضب و شهوات و لذات و زیاد کسل در طاعات و امثال آن بوساوس
شیطانی که بشرب خمر و زنا و ترک فرایض و ارتکاب منهیات است پرداخت و در
مرتبه فرق ببعد ابدی و غفلت سرمدی انداخت میفرمودند که درین صورت سالک را
لازم است که انگشتری ارتکاب اوامر و اجتناب نواهی در دست کرده تسلط آن نفس دیو
تمثال را از تخت سلیمانی دل مرتفع نماید و بمخالفت آنچه او میفرماید گراید و لازم که

چون متوجه تبدیل اخلاق ذمایم بحمایدگردد باید که هر صفتی که ضعیف‌تر است ابتدا از
ترک آن سازد تا رفته رفته خود را بکلی از صفات ذمایم نفسانی و شیطانی
بپردازد که ابتدای کار درین راه همین است و بعد فرمودند بیت مرد تا ننهد
بفرق نفس ما ره کجا یابد بدرگاه خدا الهام میفرمودند که حضرت بایزید بسطامی
قدس الله سره المجید شبی از حضرت رب العزت پرسید که الهی کیف الطریق
الیک جواب آمد که دع نفسک و تعالی که وصول بی این محال است و نگفت صل و صم
والزم قیام اللیل الهام میفرمودند که تزکیه نفس را تقلیل آب و طعام و منام و ترک
صحبت اهل حرص و هوا علی الدوام واجب است و مجاهده و ریاضات و قطع خواهشات و
صحبت مرشد کامل لازم و بمقتضای ذکر الله فی القلوب سیف السالکین به یقاتلون
اعدائهم ذکر الهی برای تزکیه نفس و تصفیه دل سنگ فسان است و فرمودند که طرق
سلوک الی الله لا تعد و لا تحصی است و نیز اذکار بانواع است اما آنچه بموجب افضل
الذکر لا اله الا الله و قل الله ثم ذرهم عمده است ذکر نفی و اثبات است
یا ذکر اسم ذات و میفرمودند که اشتغال باین هر دو ذکر هم بانجاء شتی است لیکن
آنچه معمول طریقه عالیه حضرات چشتیه است قدس الله اسرارهم آنست که اول سالک را
بذکر جلی امر میفرمایند و ذکر جلی در اصطلاح مرشدان ما بمضمون ذکر اللسان
لقلقه است و آنست که زبان عنصری انسانی مدام بکلام مختلف متحرک باشد پس درین صورت
لازم که بمنطوق نص صریح الا بذکر الله تطمئن القلوب آیه فاذکروا الله

ذکرا

ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون و امثال آن بجای کلام بیهوده دنیاوی زبان را
همواره مصروف ذکر الله سازد و ذکر جلی نزد مرشدان ما عبارت از ذکر آسانی است
خواه بجهر باشد یا خفیه الهام میفرمودند که سالک را لازم که همیشه وقت شروع ذکر
ابتدا به توبه و استغفار و درود و بسم الله نماید و نظر بفنای ممکنات بحمایت خداوندا
محبوب من و مقصود من توئی و رضای تو بحق گراید الهام میفرمودند که ذکر جلی
اگر از اسم ذات است پاس انفاس لازم دارند تا بغفلت نه برآید چه در فرو رفتن و چه
در برآمدن نفس چند بار اسم مبارک اسم الله جل جلاله تکرار نماید یا در برآمدن دم
آل و در فرو رفتن له بضرب بر دل مضغه صنوبری گوید یا در دم درون یکبار تمام
اسم مبارک الله و در فرو رفتن نفس یکبار میگفته باشد و بداند که نفس بآواز ذکر
الله بدل مضغه و شرایین میرسد و در حوالی جسم نیز سرایت مینماید تا در دل
مضغه و اعضا وسوسه ذکر الله با سکر و حلاوت مدام از اثر نفحات ذکر الله پدید آید
و اگر از نفی و اثبات است لفظ لا اله را در دم برون بمد از زانوی چپ کشیده
اله را بر کتف راست نهاده الا الله را در دم درون بر دل بقوت ضرب دهد و هر
روز عدد حلقه مذکور در مزاد اندازد تا هشت هزار حلقه ورد سازد و در خلوت بیشتر
از حلقه و در جلوت باسم ذات مشغول گردد و میفرمودند که انقدر بر ذکر جلی مواظبت
نماید که بیقصد علی الدوام در همه حال زبان مشغول بذکر الله باشد و سکر و حلاوت دوام
میسر و از هر بن مو و جمیع اعضا و از هر صورت و صدا آواز ذکر الله مسموع گردد تا

تا تزکیهٔ نفس حاصل کرده و از متابعت نفس برآید و در راه شریعت کاملانه درآید

الهام میفرمودند که شرایط این راه آنست که سالک علی الدوام باوضو باشد و گاهی غسل با آب سرد یا آب گرم می نموده باشد و در صحرا بر آب جاری باشد و زاری نشسته باشد **الهام** میفرمودند که ذکر در خلوت با آواز بلند نشاید تا از سودمندیست که بدان شوقی می افزاید و ذوقی رو مینماید **الهام** میفرمودند که حفظ حواس لک لابد است یعنی سامعه را از استماع مسموعات مختلفه باز دارد و چشم را از دیدن مرئیات متلونه دوخته دارد و امثال آن دیگر حواس را هم محفوظ میدانسته باشد که تفرقه حواس موجب پراکندگی دل است و جمعیت آن سبب جمعیت این **الهام** میفرمودند که عمده در این راه حضور دل است که بحضور قلب ذکر هیچ نفعی نبخشد و فرمودند **بیت** ذکر کرا یار باشد بر زبان ☆ چونکه دل غافل بود غیبت بدان ☆ و موجب عبادة السالک نفی الخطرات نفی خواطر اهم مهمات است و برای دفع خطرات **مشاهده و مراقبه بر جناب مطلق** فرماید یعنی حق سبحانه را که صانع عالم و واحد و منزه است علی الدوام حاضر و ناظر بکمال خوف و خشیت داند و حواس ظاهر و باطن را جمع نموده دل خود را مراقب این معنی بوسته دارد و اکثر این عبارت میگفته باشد الله معی الله حاضری الله ناظری تا چون حصول این مشاهده درین مقام بعلم الیقین و هم این واحد دانستن حق کشفی و عینی نیست لهذا توحید ایجارا

توحید اقوالی خوانند و علم الیقین نامند و این **عقیده شریعت** است و گاهی برای رفع خطرات مشاهده **عقید ساز** یعنی با حضار جنان صورت مرشد که صاحب صفا و تلذذ دست بردارد **الهام** میفرمودند که حبس دم نموده با فتاح چشم از اسم الله مشغول بودن نیز دافع خطرات است و تصور نقش اسمذات بر قلب صنوبری نفع بخش تمام است **الهام** میفرمودند که تصور اسمذات بر چشم خود و سایر اجسام درین راه نهایت ذوق بخش است بانبطور که هر چهار دست و پا را چهار الف الله و سر را های مدور تصور نماید و بر هر یک انگشت دست و پا نیز همین نقش الصد بخیال آرد و علی هذا القیاس بر اجسام دیگر و جنان منوط این تصور بکمال ساند که در نظر او همه جا خبر نقش اسم الله نماند که این را فضای آسمی گویند و فضای مسمی باز میسر آید **وصل دوم** در بیان سلوک راه طریقت باعان ذکر قلبی تمدن دل بطوریکه سالک نازلطیفه روح ساحت ملکوت تا مشاهده پیکر جسم روشن میسر گردد **الهام** میفرمودند که چون سالک در ذکر جلی از سکر ذکر و حلاوت مدام بنجودی و نیستانی تمام رو بیاد **منزل ناسوت** حاصل شد در خصوص مرشد را لازم که سلوک راه طریقت بذکر قلبی فرماید تا او را سیر در منزل ملکوت بجسم مثالی یعنی جسم مرکب لطیف حاصل آید و میفرمودند که سالک چنانچه همه اوقات جمیع حرکات و افعال را بجسم ظاهر که عبارت است از اجسام مرکبات کثیفه قابل خرق و التیام است اضافت مینماید و میداند که همه افعال و حرکات این

جسم صادر است همچنان درین مقام لازم است که این جسم ظاهر را بمنزلهٔ لباس و جامه داند
و بشر و پوست انگارد و در باطن این جسم تصور نماید که جسم لطیف دیگر است که محرک و
مسکن و فاعل جمیع افعال در حقیقت اوست و این جسم لطیف در بیداری درین جسم
کثیف مخفی است و در رویا بتماشا و سیر گوناگون میگراید و اهل ریاضت را
بنابر تزکیه و تصفیه در حال بیداری هم در وقت بیخودی رویت جسم مثال
حاصل است و میفرمودند که جسم مذکور قابل خرق و التیام نیست الهام میفرمودند
که عالم اجسام بر دو قسم است یکی تعین مرکبات کثیفه و این از عرش رحمانیست تا
موالید ثلاثه که جماد و نبات و حیوانیست و عمده از همه تعین خاص حضرت انسانیست و
این عالم را عالم شهادت و ملک خوانند و دوم تعین جسم مرکبات لطیفه عالم مثال است
که ملکوت اسفل نامند و حقیقت این عالم اینست که هر جسمی که از عرش تا انسان در
عالم ملکوت موجود است مثل هر یک ازین عالم ملک کانه هو در عالم مثال است و
در عالم ملکوت بسیاری از ملایک بصورت مثالیه مخلوق اند که آنها را جسم کثیف
ملکی حاصل نگشته و میفرمودند که فرق درین هر دو عالم آنست که اول کثیف است
و دوم لطیف و میفرمودند که هم از جهت لطافت این جسم است که در طرفة العین
اولیا و ازکیا ازین جسم مثالی بحرمین شریفین و بلاد دیگر بلکه از عرش تا
فرش سیر می فرمایند و اعانت مریدین و حضور در اماکن بعیده و انجاح مرام
حاجتمندان می نمایند و میفرمودند که دیدن خضر علیه السلام یا اولیای سلف را

درین عالم

درین عالم هم بدان جسم مثالی است و میفرمودند که فرق دیگر اینست که جسم مثالی را
قوتیست بسیار که شمه از آن بجسم کثیف میسر نیست هم از اینست که اصحاب تزکیه
از یک دست خود جهاز را از غرق باز میدارند و هم از قوت اینست که جبرئیل
برداشت بر یک پر خود قوم لوط را و امثال آن مشهور الهام میفرمودند
که عالم مثال نامند و این عالم بر دو نوع است یکی آنکه ادراک انعام را قوای
دماغی که حواس باطنه است شرط است و میفرمودند که حس مشترک و خیال و واهمه
و حافظه و متصرفه در دماغ بمنزلهٔ مرایا اند که مقابل یکدیگر نهاده شده اند
پس آنچه در بیداری حس مشترک و واهمه از صور ملکیه و معانی جزئیه در
می یابد و در خیال و حافظه که خزانهٔ آنهاست جمع میشود در جواب یا در
بیخودی بنابر تعاکس مرایای حواس صور گوناگون و معانی بوقلمون مینماید
و آن صور و معانی از عالم مثال است که بقوای دماغی در آن حال مدرک و
مرئی میشوند و این عالم را خیال متصل نامند زیرا که این عالم خیال را
اتصال است بقوای دماغیه که ادراک این عالم بواسطهٔ قوای مذکور و تعاکسات
مسطوره است و میفرمودند که اگر از مبدأ فیاض در آن خواب و بیخودی بنابر
تزکیه و تصفیه باصلاح استعداد افاضه حاصل شود آن جواب و رویا صالح آید
و مطابق آن در بیداری رو نماید لهذا سرور کائنات علیه افضل التحیة
والصلوة میفرماید که رویای صالح جزو نیست از چهل و چند جزو نبوت و

دوم از عالم مثال خیال منفصل است که ادراک آن مشروط بقوای دماغی و حواس ظاهری نیست پس انفصال از قوای دماغی دارد و این آنست که مثلا شبانه تهذیب و تصفیه تمام کشف عالم مثال در بیداری رو نماید و مشاهده صور عجیبه و غریبه آنعالم حاصل آید الهام میفرمودند که سالک اگر خواهد که سیر در عالم ملک و طیر در عالم ملکوت بجسم مثالی حاصل آید اول چندی نماز نافله تصور شروع نماید و تا آنجا مشق این معنی بکمال رساند که بی تکلف هر وقت که خواهد از جسم مذکور در بیداری هر جا خواهد سیر کند اول سیر اماکن قریبه بعد سیر اماکنه بعیده مثل کعبه و بیت المقدس و بلاد دیگر نماید و بعده طیر با فلاک سازد و نماز در بیت المعمور گذارد و با ارواح والدین و اولیا و انبیا ملاقات نماید و بعده در مجلس شریف حضرت محمدی صلی الله علی صاحبه و آله وسلم حاضر شود اما این سیر و طی تزکیه و تصفیه تمام حاصل نیاید الهام میفرمودند که چون سالک در راه طریقت رسید قلب او صفت انابت و رجوع بحق بهم رساند و موسوم به قلب منیب گردید و همچنان نفس لوامه یعنی ملامت کننده بخیرات و تمایم شد الهام میفرمودند که ذکر قلبی بموجب ذکر و اقلب و وسوسه ثالثه وسوسه ایست که از قلب لطیف در دل مضغه بخبث گفته شود اما چون مبتدیان راه عرفان قلب لطیف نیست مکرر در پنجا جسم لطیف مثالی را دریافته اند پس دانند که از زبان جسم مذکور که مانند قلب در وسط عالم ملک و

عالم ارواح واقعست گفته شد و سمع و بصر باطن مذکور متعلق آواز دارد و بعین الیقین خود را جسم لطیف مثالی داند الهام میفرمودند که ذکر قلبی هم بر دو نوع یکی از اسم ذات که زبانرا بکام چسبانده بحبس نفس و انفتاح چشم و کاهی بحبس نفس مشغول باشد و دوم نفی و اثبات بملاحظه نفی ماسوی و رعایت عدد وتر و میفرمودند که نفی و اثبات خواه بلسان باشد یا بقلب باید که اول ملاحظ لا معبود الا الله کوید بعده لا الله و بآخر لا موجود الا الله بخیال آرد الهام میفرمودند که سالک ذکر قلبی تا آنمدت نماید که باستیلای بیخودی و مستی تصفیه دل بکمال و کشف ملکوت حاصل آید تا بمنزل ملکوت فائز گردد و میفرمودند که رسیدن بمنزل ملکوت اینست که سالک بکثرت ریاضت و مصقله ذکر قلبی هر زمان که خواهد تن مثالی و ازین جسم کثیف بر آمده سیر و طیر نماید راه طریقت طی کرده و استعداد سلوک راه حقیقت بهم رساند الهام میفرمودند که چون سالک بارشاد مرشد کامل از کثرت تعلقه ذکر لسانی بانتهای مقام این ذکر رسید یعنی زبان خاموش و دل ذاکر گردید در نصورت از ذکر لسانی فراغ یافته و بوسوسه ذکر قلبی واصل گشته و از رنهمای ذکر قلبی بانتهای این مقام فائز شده و مشاهده روح که راز رب بسوی است حاصل کردید در پنجا از ذکر قلب نیز احتیاج نماند و این مقام بزبان مبارک راندند بیت ہبرت اول ارچه بادبود آخر یی آنجا که یاد بادبود و وصل سیوم در بیان سلوک راه حقیقت باشتغال ذکر روحی تا رسیدن بمنزل

جبروت تجلیه روح یا یعنی که سالک را عروج از روح خود تا روح اعظم محمدی صلی الله
علیه وآله وسلم وسرایت راز بیچون الهی در آن بی آن حاصل آید **الهام** میفرمودند که
سالک چنانچه در منزل طریقت از جسم خاکی نظر برداشته آنرا لباس بدانسته
بود محرک و مسکن و فاعل جسم مثالی را نیز بمثابه لباس تصور نماید و منشای حرکت
و مبدای جمیع افعال روح را یابد و تصرف روح را بصفات سبعه در خود و غیر خود
بحق الیقین مشاهده نماید و از عالم اجسام خاکی و مثالی نظر برداشته دوام تصور
بر آن دارد که من یعنی جانم و حال خود مطابق این بیت یابد ۵ تن نیم و اندیشه جان
تن نیمم عکس حقم نور جانم تن نیم **الهام** میفرمودند که چون سالک بران مشاهده
روح متوجه میشود تاریکی و **ظلمات** رو مینماید باید که بران التفات نکرده متوجه
و مشاهده روح بسرایت صفات سبعه گردد تا **تجلیه روح** حاصل آید **الهام** میفرمودند که
چون سالک در خود بنحو مشاهده روح حاصل نمود یعنی روح خود بر خود علم و آگاه
گشت لازم که در مرشد نیز مشاهده آغاز نماید و مرشد در حقیقت آنمعنی جانزاد اند
راز قشر حسی نظر بردارد و چنان مستغرق در نیمر تبه بهم رساند که اگر روح مرشد را
جوید خود را یابد و اگر این را تجسس نماید آنرا یابد در نیجا اتحاد حال **فنا فی الشیخ**
رو نماید و بعد حصول آن مقام درین روح راز روح اعظم حضرت محمدی صلی الله علیه
وآله وسلم یابد و ارواح را فروع و روح اعظم را اصل همه داند و در نیجا اصل و فرع را
همه جا زنیابد و در نیجا **فنا فی الرسول** حاصل آید **الهام** میفرمودند که چون در قلب عارف

۵ توجه نظر از قلب بجانب سر و از سر بجانب روح و از روح بجانب همه
شاهده روح حاصل نماید و باید جمع بحول

خبر شهود و صفات الهی نماند آن قلب مخاطب به **قلب سلیم** گردد یعنی سلیم و ساده از نقوش
کونین و ملبوس از معنی صفات حق و نفس انجا **نفس مطمئنه** است یعنی اطمینان و آرام
یافته از هر قراری و اضطراب که مبتدی را عارض میشود و خطرات انجا **خطرات پاک**
روحانی ست **الهام** میفرمودند که کلام در حقیقت روح بسیار است یعنی متکلمین روح را
عرض دانند کما قال **اَلرُّوحُ رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ** و قایل این قول را انجا از تحقیق
میسر نشد و بعضی فقها روح را جسم لطیف قرار داده اند و گفته که **اَلرُّوحُ جِسْمٌ**
لَطِيفٌ يُحْيِي الْجَسَدَ پوشیده نماند که روح را جسم لطیف قرار دادن شاید که
قابلیش افراق در جسم مثالی و روح مبین نگردید و بتحقیق حال نرسید و بعضی از حکما و
متصوفه روح را جوهر نورانی گفته اند کما قالوا **اَلرُّوحُ جَوْهَرٌ نُورَانِيٌّ**
لَا يُوصَفُ بِالْكَمِّ وَالْكَيْفِ اما محققان گویند که روح از روی سمت این اسامی
برابست که وجودش یقینی ست و شهودش بحواس ظاهره محال **الهام** میفرمودند
که سر روح آنچه نزد اهل تحقیق متحقق ست آنست که روح تجلی و ظهور صفت حیات
یعنی ذات بحت بی بصیغ حیات ظهور فرمود آنرا روح نامند و زیاده ازین در بیان نیاید
مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا **الهام** میفرمودند که چون سالک در راه حقیقت
بعرفان صفات رحمان در خود حاصل نمود و از صفات خود نظر برداشت یعنی صفات
خود را در صفات حق سبحانه فانی یافت **بمرتبه فنای صفاتی** و **قرب نوافل** رسید و **سیر محبی**
بحصول انجامید و **بمنزل جبروت** و جبروت صفات الهی را گویند **الهام** میفرمودند که

در ابتدای یافت روح انیتی سیر میزند درینصورت سالک و روح آگاه را لازم که
آن انیت و خودی را نیز در راز هویت محو سازد و بمشق من نیم اوست بپردازد
و این را بکمال رساند **وصل چهارم** در بیان سلک ذکر سری در راه معرفت چنانکه
عارفان روح را در روح بی روح اسرار رب سبوح بانکشاف تام کشف کردد
و در صفات اسرار موصوف معاینه شود **الهام** میفرمودند که چون عارف بمشاهده
روح بصفات رب سبوح بکمال رسانید و مشق من نیم اوست بتکمیل انجامید درینحال
لازم که چنانچه سابق در هر سه منازل سابقه نظر از اجسام شهادت و مثال که مانند
بر کثیف و لطیف قمر روح بود برداشته جانرا محرک و مسکن و فاعل جمیع افعال و صفات
یافته اجساد را در راه جان باخته بود همچنان اینجا باید که از جان که حجاب لطیف
جانانست نظر بردارد و در بیان بی جان راز جانانرا یابد و بسراغ کلام اسرار کلیم را
در خود بیخود مشاهده نماید و این بیت خوانند **بیت** مسعود درین جلوه کن معذرتی
جانرا ؛ زیرا که بدل ما را کرده است کنون جا او ؛ **الهام** میفرمودند که چنانچه ظهور و
بقای ذوات و صفات اجسام کثیف و لطیف از جانست که اگر یکدم توجه جان از ایشان
منقطع کردد نه اجسام را وجود و نه صفات آنها را نمود همچنان اگر حضرت رحمان
توجه از جان بردارد جانرا وجود باشد و نه صفات او را شهود و این ابیات مثنوی
مولوی روم قدسنا الله بسره الاعظم بر زبان مبارک راندند **مثنوی** پرتوی
جانست نطق و چشم و گوش ؛ پرتوان جانجان در جان خروش ؛ آنچنانکه

قدر تن از جان بود ؛ قدر جان از پرتو جانان بود ؛ تو چو جانی جان مثال دست و
پا ؛ قبض و بسط دست و پا از جان رو ؛ تو چو جانی جان مثال کالبد ؛ کالبد از
جان پذیرد نیک و بد ؛ جان جان چون پا کشد پا را ز جان ؛ جان چنان ماند
که بیجان تن بدان ؛ بنگرید ای سرکشان من تن نیم ؛ من ز جان گشتم
بجانان میزیم ؛ من ز جان مردم بجانان زنده ام ؛ نیست مرگم تا ابد پاینده ام ؛
قبله کان اندرون جانهاست ؛ سجده گاه جمله است آنجا خداست ؛ مسکن جانست
شهر شاه من ؛ پیش عارف این بود حب الوطن ؛ این وطن مصر و عراق و
شام نیست ؛ این وطن شهریست کانرا نام نیست ؛ **الهام** میفرمودند که چون انیت
روحی عارف در هویت حضرت حق فانی گردید بدرجه **فنا فی الله** رسید درینحال
عرفان مآل اگر روح را جوید حق را یابد اگر حق را جوید روح را یابد درینصورت
جان را از جانان ممتاز نیابد و این ابیات خواندند **بیت** ز جانان باز نشناسی
تو جانرا ؛ نماید مر ترا بی تو توانی **مثنوی** اتصال بی تکیف بی قیاس ؛ هست رب
الناس را با جان ناس ؛ ناس گفتم لیک من نشناس نی ؛ ناس غیر از جان
جان آشناس نی ؛ بعده این بیت که طبع زاد مقدس است بر زبان اقدس
راندند **بیت** جان نیم والله یاران جان نیم ؛ نور قدسم جان جانم جان نیم ؛
زیرا که **ع** جان نثار از جانان کرده ام **الهام** میفرمودند که چون موحد ورود
الهامات را بصورت خطرات **بیقین کامل** مشاهده نمود از **عقیده شریف** متصف گردید

و در کلام راز متکلم یافته معاینه هستی واحد بیکیف بحق الحق حاصل نمود صاحب
این معرفت را موحد خوانند و این راه را راه معرفت نامند الهام میفرمودند که در
راه معرفت ذکر سری باید و بموجب ذِکْرُ اللِّسَانِ لَقْلَقَةٌ وَذِکْرُ
الْقَلْبِ وَسْوَسَةٌ وَذِکْرُ الرُّوحِ مُشَاهَدَةٌ وَذِکْرُ السِّرِّ مُعَایَنَةٌ
وَذِکْرُ الْخَفِیِّ مُغَایَبَةٌ ذکر سری معاینه راز از متکلم است در هر کلام
و اصوات و میفرمودند که چون موحد بعد حصول تزکیه و تصفیه و تجلیه برای معاینه
اسرار لاهوت در خود بیخود متوجه گردد تجلیات نورانی در باطن ظهور نماید
باید که در آن بحر نور چنان غوطه زند که غبار انیت روح از و شسته شود و بمرتبه
نور بیکار رسد و در دل از باطن خطرات بصورت و حروف خفیا از مرتبه بصورت
بسراغ خطرات بباری خطرات پی برد و بمرتبه کلام و حقیقت کلام بیکیف در خود
بیخود فایز گردد و از انیت روحی شهید شود تا این قلب را مخاطب بخطاب قلب شهید
کنند و نفس اینجا نفس ملهمه است و نفس پیوسته خواهش کلام حقانی و الهامات
ربانی دارد چنانچه نفس اماره مدام بخواهش ذمایم نفسانی و شیطانی مشغول
بود و در قلب شهید همواره تجلی الهامات الهی بصورت خطرات رحمانی علی الدوام
بی انقطاع است الهام میفرمودند که ورود معانی کلام که اول در کلیم ازل رنگ
صورت حروف ندارد بر قلوب خواص و عوام علی الدوام است که درینجا رنگ صوت
و حروف خفیا دارد و بر لسان صورت چهره بر آرد که آنجا خطرات خوانند و اینجا کلام

نامند

نامند و الفاظ گویند و آن معنی حقیقت کلام را که بصوت و حروف ظهور شهود نیست
و اصوات و حروف را بمعیت وجودی آن معنی وجودی و میفرمودند که حق سبحانه و
متکلم ازلی است بی انقطاع که آنرا نه حروف است و نه اصوات چنانچه جنید قدس الله
سره فرمود اِنَّ الْقَدِیمَ سُبْحَانَهُ لَا حَدَّ لِذَاتِهِ وَلَا حُرُوفَ
لِکَلِمَاتِهِ الهام میفرمودند که شیخ ابوطالب مکی قدس الله سره در قوت
القلوب میفرماید که الْخَوَاطِرُ مِنْ رُسُلِ الْحَقِّ فَلْیَسْتَجِبْ لَهُ یعنی خطرات
فرستادگان حق است که از متکلم ازلی بر قلوب عالم رنگ ظهور می پذیرد
و میفرمودند که در توجیه استجابت خطرات اولیا را بسیار کلام است زیرا که خواطر
جمالی و جلالی اند و استجابت جلالی بچه نوع باید نمود پس طریق اصوب اعظم
در استجابت خواطر آنست که عارف یکدم غافل نباشد و هر خطره را وارد غیبی داند
و درین توجه غفلت از حق رو ننماید چنانچه ابلیس را عارفی پرسید که تو در جنید
هم خواطر شیطانی القا مینمایی جواب داد آری اما جنید آن خطرات را حقانی
مینماید یعنی مقصود شیطان از خواطر شیطانی غفلت عارف است از توجه بحق و
جنید این خطرات را وسیله حضور بحق میسازد و از هر کلام بمتکلم حقیقی می پردازد
الهام میفرمودند که چون موحد انیت روح را انخلا نموده بر از لاهوت رسید
تخلیه سر حاصل گردید و چون در همه بیهمه مشاهده ذات بذات بموجب رَأَیْتُ
رَبِّی بِرَبِّی رو نمود بمنزل لاهوت فایز شد و لاهوت هستی حق را گویند

وچون ذات عارف وذوات همه موجودات در ذات حق فانی شد عارف بقرب فرائض
رسید فنای ذاتی وسیر محبی میسر گردید الهام میفرمودند که چون عارف با
بمقام فنای تام در هستی حق حاصل آمد و در نظر او جز حق نماند بقا بالله
حاصل شد وسیر الی الله منتهایت رسید بسیر فی الله بی نهایت فائز گردید
الهام میفرمودند که قرب الهی بر دو نوع است یکی قرب نوافل و دویم قرب فرائض
ونزد محققان قرب دیگر هم هست که آنرا اقرب القرب خوانند اما قرب نوافل
فنای صفات سالک است بکلی در صفات حق تا آنکه سالک را یکی راز نداند کند
ویکی را میراند و بیند و شنود از تمام جسد خود نه از کوش و چشم فقط و به بیند
مر بیات بعیده را و علی هذا القیاس دیگر صفات پس از حق گوید و از حق شنود
واز حق داند و بیند و بحق رود و بوید که این را فنای صفاتی گویند و سیر
محبی گویند حدیث قدسی لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل
حتی احببته فکنت سمعه وبصره ولسانه و
یده ورجله فبی یسمع وبی یبصر وبی یبطش وبی یسعی
وبی روایة وبی یمشی وانجا حق آله شود و بنده فاعل وقرب فرائض
اینست که ذات سالک وذوات موجودات از نظر او مرتفع گردد و در ذات حق
فانی و مستهلک تا آنکه در نظرش جز حق نماند واز این فنا هم شعوری نباشد که این را
فنا والفنا خوانند وانجا فنای ذاتی وسیر محبوبی حاصل آید و بنده آله و حق عامل

نماید وچون این تعدد و مواهوی بکلی محو و منطمس گردید و جز بذات حق نماند قرب القرب
حاصل گردید الهام میفرمودند که در زبان هندی دو لفظ واقع شده در نهایت
جامعیت مصطلح متاخرین حضرات چشتیه رضی الله عنهم و آن سوج و بوج است
که ترجمه آن در فارسی دید و فهمید میتوان نمود و مراد از اول مشاهده روح است
و دید معنی جان که سالک از صور ملکی و ملکوتی نظر برداشته در خود بخود معنی
جانرا یابد و مراد از کلمه دوم آنکه سالک جان خود و جانهای عالم را رفیع و ظل
روح اعظم محمدی صلی الله علیه وآله وسلم یابد روح مقدس مسطور را و متغایر
نداند الهام میفرمودند که خلق را و سیلت غفلت از حق نمودن یعنی غیر خلق
هیچ ندیدن واز حق اعراض کردن این را مرتبه فرق خوانند و عکس آن امر تبه
جمع نامند یعنی استیلای شهود حق مانع رویت خلق گردد این را مرتبه جمع
گویند و حق را مرآت خلق و خلق را مرآت حق یافتن و کثرت مانع مشاهده
وحدت نگردد و نه وحدت مانع رویت کثرت این مرتبه را جمع الجمع و فرق ثانی
خوانند مثنوی فرق چه بود دیدن غیر از حق داشتن جمع دیدنش را عدم پنداشتن
صاحب تقلید اهل فرق دان کو ندید از حق دو عالم نشان هر که گوید نسبت
کلی هیچ غیر در یقین اوست مسجد عین دیر صاحب جمع است بینش نیست فرق
جان او در بحر وحدت گشته غرق جمع جمع است آنکه حق بیند عیان در مرایای
همه فاش و نهان صاحب این مرتبه کامل بود زانکه این هر دو را شامل بود

مقام دوم در بیان مراتب ذات و مدارج تنزلات مشتمل بر چند وصل و هر وصل شامل چند الهام است **وصل اوّل** در بیان مرتبهٔ لاتعین **الهام** میفرمودند که غیب هویت او سبحانه اشارت است بمرتبهٔ لاتعین و اطلاق ذات یعنی ذات بی تقید باعتبار ما سوای یعنی متعین بهیچ تعین نسبت خواه تعین عدمی باشد یا وجودی و ذات من حیث هی هی محکوم علیه بهیچ حکم نگردد و مضاف الیه بهیچ نسبت نشود و اسم رسم و وصف و نعت و ظهور و بطون و کلیت و جزئیت و عمومیت و خصوصیت مبدئیت و دیگر اعتبارات را در اینجا هیچ اعتبار نیست زیرا که اینهمه مقتضی تعین و تقیدست و پیدا است که حصول هر تعین مسبوق بلاتعینی اوست و این مرتبه را غیب الغیب و الباطن کل باطن و هویت مطلقه نامند و این مرتبه حقیقت حق و غیب مطلق است که مدرک و معلوم و مکشوف هیچ احد نشود چنانچه خود را ازین مرتبه خبر میدهد **وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا** **الهام** میفرمودند که در اینجا دقیقه ایست که ملحوظ باید داشت که اطلاق لفظ اطلاق و احد در مرتبهٔ احدیت نه باین معنی است که اطلاق در اینجا ضد تقید باشد و واحد مقابل کثیر زیرا که اطلاق و وحدت باین معنی متضمن تعین است و مشتمل بر اعتبار تقید و مرتبه لاشرط لاشی و در تصور ذات من حیث هی و لاتعین نباشد و مرتبه لاتعین و لاشرط اشی فوق اعتبار مذکور و اعلی از همه اعتبارات تا از انکه مطلق و مبراست از لحاظ اطلاق و منزه از وصف وحدت و کثرت میفرمودند که مطلق بلحاظ اطلاق و واحد عددی اثنینیت ذات و صفت را نمیخواهد و مرتبهٔ مذکور

مذکور از بین اثنینیت منزه است **الهام** میفرمودند که وحدت هر دو قسم یکی وحدت عددی که تعقل وجود آن موقوف بر مقابل او که کثرت باشد و این مستلزم تعدد ذات است و دوم وحدت حقیقی که آن موقوف در تعقل وجود بر مقابل خود که کثرت نباشد و این وحدت ذاتی باشد که احدیت آئینهٔ نامند چنانچه شیخ اکبر رضی الله عنه در بیان آن میفرماید **كَوْنُ الْوَاحِدِ وَالْأَحَدِ انْتَسَبَ مِنْ غَيْرِ تَعَقُّلِ أَنَّ الْوَحْدَةَ صِفَةٌ لَهُ أَوْ حُكْمٌ عَلَيْهِ بَلْ كَوْنُهُ هُوَ لِنَفْسِهِ وَلَيْسَ بَيْنَ غَيْبِ الْهُوِيَّةِ وَهَذَا التَّعَيُّنِ فَرْقٌ غَيْرُ نَفْسِ التَّعَيُّنِ** پس در وحدت حق اثنینیت ذات و صفت نباشد چنانچه موجودیت او مستلزم اثنینیت ذات و وجود نیست یعنی وجود او عین ذات اوست همچنان وحدت او هم عین ذات اوست و نه تعین او عین ذات اوست نه انکه وجود و وحدت و تعین او غیر ذات و زاید بر ذات باشد چنانچه در ممکنات هر یک ازین امور غیر و زاید بر ذات آنهاست **الهام** میفرمودند که هویت ذات و حقیقت حق بالذات مقتضی آنست که معلوم بعلم و مکشوف بکشف احدی نگردد و تحت احاطهٔ علم هیچ احد نیاید زیرا که حقیقت علم احاطه بمعلوم و کشف آنرا بسبیل تمیز عین الغیر است پس حقیقت علم متعلق بحقیقت حق نشود زیرا که مقتضای علم احاطه بمعلوم است و مقتضای حقیقت حق عدم احاطه است و مقتضای ذات از هیچ چیز زایل شدن محال **الهام** میفرمودند که هرگاه حقیقت حق در حجاب عزت

مختفی است پس حوض و شوق در تحصیل این مرتبه تصنع اوقات است مگر اینجا همین معرفت
اجمالی است که ورای جمیع تعینات مرتبه لاتعین است که ظاهر بهمه تعین است و لهذا
حق سبحانه بکمال رحمت تصنع اوقات بندگان نه پسندیده فرمود آیه وَيُحَذِّرُكُمُ
اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ وصل دویم در بیان مراتب تعینات
ذات و مدارج تنزلات بر وجه اجمال الهام میفرمودند که مراتب تعینات و مدارج ظهور ذات
غیر متناهی است لیکن مراتب کلیات منحصر در پنج مرتبه است که آنرا حضرات خمس خوانند و دو
از آن منسوب حق سبحانه است و سه منسوب بسوی کون است مرتبه اولی حضرت غیب مطلق است
و غیب مغیب و این مرتبه علم او سبحانه است باسما و صفات و جمیع موجودات خواه بر وجه
اجمال که آنرا تعین اول و تجلی اول نامند و غیب اول و وحدت خوانند و عالم را اینجا شیون
گویند یا بر وجه تفصیل بامتیاز بعضها عن بعض که این مرتبه را تعین ثانی و تجلی ثانی خوانند
مرتبه ثانی از غیب و واحدیت نامند و عالم را اینجا صور علمیه و اعیان ثابته گویند و در مقابل
این مرتبه مرتبه رابعه است که آنرا حضرت شهادت و عالم ملک نامند و این مرتبه عالم اجسام
و مرتبه ثانیه حضرت غیب مضاف و عالم ارواح است که اقرب بغیب مطلق است و غیبت
این عالم نسبت بما تحت خود یعنی مثال و شهادت است و مرتبه ثالثه مرتبه عالم مثال است
که برزخ جامع است میان عالم ارواح و عالم شهادت و مرتبه رابعه مرتبه عالم شهادت
است و مرتبه خامسه حضرت جامعه مر مراتب مذکوره را و انعالم انسانیست که جمیع عوالم
مذکوره را جامع است الهام میفرمودند که عالم ملک مظهر عالم ملکوت است و او مظهر عالم

جبروت

جبروت و آن مظهر اعیان ثابته و او مظاهر اسمای الهیه و اسما مظاهر ذات اند و این
رباعی بر زبان مبارک راندند رباعی ظل ارواح اند اشباح همه ظل اعیان اند
ارواح همه باز اعیان ظل اسمای حق اند باز اسما ظل اسمای حق اند باز اسما
ظل ذات مطلق اند وصل سیوم در بیان مرتبه وحدت الهام میفرمودند که اول تعین
که از غیب هویت و لاتعین ظاهر گشت وحدتی است که اصل جمیع قابلیات تمام اشیاست
و او را ظهور و بطون هر دو مساویست و این مرتبه هر دو را قابل است و لهذا مظهر احدیت
و مظهر واحدیت گردید و برزخ جامع میان هر دو آمد و این وحدت نفس قابلیت ذات است
مر بطون و غیب و سلب اعتبارات و حکم ابدیت را اجمالا بعده تفصیلا پس تعین اول
و تجلی اول عبارت از تمیز ذات است باعتبار قابلیت مذکور الهام میفرمودند که این
مرتبه وحدت را دو اعتبار است یکی سقوط جمیع اعتبارات بکلیه و ذات را باین اعتبار
احد گویند و متعلق آن بطون ذات و ازلیت اوست و اعتبار دوم ثبوت اعتبارات
غیر متناهیه بوصف اندراج و اندراج در ذات مثل اندراج نصفیت و ثلثیت و ربعیت که
ثابت و مندمج در واحد عددی است که منشا جمیع اعداد است و ذات را باین اعتبار
واحد گویند و این واحد اسم ثبوتی است و آن واحد اشارت بسلب است و متعلق این
اعتبار ظهور ذات و وجود ذات و ابدیت اوست و این مرتبه را مرتبه الجمع والوجود
واحدیت جامعه و احدیت جمع و مقام جمع و حقیقة الحقایق نامند زیرا که حقیقت
و اصل تمام حقایق الهیه و گویند است و حقایق مذکوره صور تفصیلیه اوست

وصل چهارم در بیان مرتبه تعین ثانی که واحدیت است مع تعلق بها الهام میفرمودند
که بعد از تنزل بمرتبه وحدت تنزل است بمرتبه واحدیت که تعین ثانی و تجلی ثانیست
و در این مرتبه همه اشیا ظاهر میشوند و تمیز علمی می یابند و حاصل میشوند در حضرت علم
بامتیاز بعضها عن بعض و این مرتبه در حقیقت صورت وحدت است پس آنچه قابلیات
و استعدادات که در وحدت ذات مجملا مندمج بود در این مرتبه تفصیلا صورت گرفت
و رنگ امتیاز پذیرفت الهام میفرمودند که حضرت واحدیت را حضرت عمائیه نیز
خوانند زیرا که این مرتبه برزخ و حایل افتاده است میان وحدت و کثرت و مانع آمده است
از اضافت نقایص بسوی حق سبحانه بهیچ وجه چنانچه عما اسم ابر رقیق است که حایل
مابین ناظر و آفتاب باشد و مانع ابصار از رویت نور او الهام میفرمودند که مرتبه
واحدیت متعین میشود مرتبه الوهیت و آن مرتبه ایست جامع بر جمیع تعینات فعلیه
موثره را که مرتبه تفصیل آن مرتبه جامعه الهیه مرتبه اسماست که اصول و کلیات آن
۲۸ بیست و هشت است بدیع و باعث و قوی و آخر و حکیم و باطن و ظاهر و محیط و شکور
و غنی الدهر و مقتدر و رب و علیم و قاهر و نور و مصور و محصی و مبین و قابض
و حی و محیی و ممیت و عزیز و رازق و مذل و لطیف و جامع و رفیع الدرجات و نیه متعین
میشود در این مرتبه مرتبه جامع بر جمیع تعینات انفعالیه را که از شان آنها تاثیر و
انفعال است و این مرتبه کونیه است که تفصیل این مرتبه جامعه کونیه حقایق کونیه است
که آنرا صور علمیه و اعیان ثابته گویند و اصول و کلیات آن نیز بیست و هشت ۲۸ و آن

عقل کل

عقل کل است و نفس کل و ملک و جوهر بها و جسم کل و طبیعت کل و شکل کل
و عرش و کرسی و فلک البروج و فلک المنازل و فلک زحل و فلک مشتری
و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر و کره آتش
و کره باد و کره آب و کره خاک و مرتبه جماد و مرتبه نبات و مرتبه حیوان و
مرتبه جن و مرتبه آدم و مرتبه انسان کامل الهام میفرمودند که در مرتبه واحدیت
اسمای الهیه و حقایق کونیه از یکدیگر ممتاز شدند و اصول اسمای الهیه هفت است
که آنرا ائمه سبعه گویند و آن حی است و علیم و قدیر و مرید و سمیع و بصیر و کلیم
و امر ایجاد برین اسما موقوف است الهام میفرمودند که اسمای الهی را سه اعتبار است
اسمای ذات اند لیکن باعتبار ظهور ذات در آن اسما اسمای ذات نامند و بحسب ظهور
صفات در آن آنرا اسمای صفات خوانند و باعتبار ظهور افعال در آن آنرا اسمای
افعال گویند ۵ اسم هزار است و مسمی یکی است و میفرمودند که حضرت شیخ اکبر رضی
الله عنه در رساله انشاء الدوایر چنین میفرماید که اسمای ذات اینست هو الله
الرب الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر العلی العظیم الظاهر الباطن الاول الآخر الکبیر
الجلیل المجید الحق المتین الواجد الماجد الصمد
المتعالی الغنی النور الوارث ذو الجلال الرقیب و اسمای
صفات اینست و هو الحی الشکور القهار القاهر المقتدر القوی

القادر الرحمن الرحیم الکریم الغفار الغفور الودود الرؤف
الحلیم الصبور البر العلیم الخبیر المحصی الحکیم الشهید
السمیع البصیر و اسمای افعال اینست وهو المبدئ الوکیل الباعث
المجیب الواسع الحسیب المقیت الحفیظ الخالق البارئ المصور
الوهاب الرزاق الفتاح القابض الباسط الخافض
الرافع المعز المذل الحاکم العدل اللطیف المعید
المحیی الممیت الوالی التواب المنتقم المقسط الجامع المغنی
المانع الضار النافع الهادی البدیع الرشید الهام
میفرمودند که اعیان ثابته را دو اعتبارست یکی آنکه اینها صور اسما اند و دوم آنکه
حقایق اعیان خارجیه اند پس اعیان ثابته باعتبار اول مثل ابدان اند مر ارواح را
و باعتبار ثانی مثل ارواح اند مر ابدان را و همچنان اسما را نیز دو اعتبارست
یکی اعتبار کثرت اسما و دوم اعتبار وحدت ذات که مسمی بدین اسماست پس
اسما باعتبار تکثر خودها محتاج اند بفیض حضرت الهیه که جامع و قابل آنهاست و
باعتبار وحدت ذات که موصوف بصفات است ارباب صور علمیه و مبادی فیاضیه
آنها اند الهام میفرمودند که فیض الهی بر دو قسم است یکی فیض مقدس که آن تجلی
حق است بحسب اولیت ذات و باطنیت آن و این فیض از حضرت ذات بسوی
اسما و اعیان علمیه میرسد و دیگر فیض مقدس که آن تجلی اوست سبحانه آخریت و ظاهریت

ذات

ذات و قابلیت اعیان و این فیض از حضرت ذات بسوی اسما و اعیان خارجیه میرسد
الهام میفرمودند که آنچه ظاهر و موجود است چه ارواح و چه اشباح همه احکام و آثار
اعیان ثابته است نه آنکه صور علمیه خود در خارج صورت گرفته باشند الاعیان
الثابتة ما شمت رایحة الوجود پس اعیان ابدا ظاهر نخواهند شد
و بطون و خفا صفت ذاتی ایشانست و ذاتی چیزی از چیزی جدا نمی شود و ظهور نیست
در خارج مگر وجود را بشرط تعدد بمقتضای احکام و آثار اعیان الهام میفرمودند
که اگر وجود حق را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی احکام و آثار اعیان است نه ذوات
اینها و نه وجود چنانچه حال مرآت است و اگر اعیان ثابته را مرآت قرار دهند ظاهر
در وی اسما و صفات و شیون تجلیات وجود است یا وجود متعین باسما و صفات و غیره
نه وجود من حیث هو ظاهر است و نه اعیان چنانکه عنوان آینه است پس بهر حال
وجود من حیث هو و اعیان ثابته ازلا و ابدا در بطون اصلی اند و ظاهر نیست مگر احکام
و آثار اعیان بحسب اعتبار اول یا اسما و صفات و شیونات و غیره یا وجود متعین باینها
بحسب اعتبار ثانی و میفرمودند که این بیان حال کسی است که بشهود خلق در نظرش
غالب است و شهود حق در نظرش مغلوب و اعتبار اول بیان حال عارفیست که شهود
حق بر وی غالب است و شهود خلق مغلوب و میفرمودند که محقق همیشه مشاهده
هر دو مرآت مینماید یعنی مرآت حق و مرآت اعیان و مشاهده صوریکه در هر دو مرآت است
بی انفکاک یکدیگر وصل پنجم در بیان مرتبه ثالثه که عالم ارواح است الهام

میفرمودند که مرتبه بحسب ظهور و مرتبه اولی باعتبار خلقت عالم ارواح است و آن عالمی است
که اشارت حسی بدان راه نیابد و این مرتبه را عالم غیب و عالم امر و عالم علوی و عالم
ملکوت اعلی گویند چنانچه فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ • اشارت بعالم شهادت
است همچنان وَبِمَا لَا تُبْصِرُونَ • اشارت بعالم ارواح است الهام میفرمودند
که عالم ارواح بر دو قسم است قسمی آنست که هیچ تعلقی من حیث التدبیر والتصرف بعالم
اجسام ندارند ایشانرا کروبیان خوانند و ایشان بر دو قسم قسمی اند که از عالم اصلا
خبر ندارند و ایشانرا ملائکه مهیمه گویند هَامُوا فِي جَلَالِ اللَّهِ وَجَمَالِهِ
مُنْذُ خَلَقَهُمْ که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شان ایشان میفرماید
که ایشان آنند که نمیدانند که در دنیا خلقی اند معصیت حق میکنند و نمیدانند که حق
تعالی آدم و ابلیس را آفریده است یا نی بلکه شیفته و فریفته ذات اند که از خود و غیر
خود ندارند و نوع دیگر از کروبیان آنند که حجاب بارگاه الوهیت و وسایط فیض ربوبیت اند
و عمده ایشان فرشته ایست که آنرا روح اعظم خوانند که در انجا مثل او فرشته
نیست و باعتبار دیگر قلم اعلی و عقل اول گویند و این روح اعظم در اول صف انبیا است
و روح القدس که آنرا جبرئیل امین گویند در آخر صف مذکور و قسم دیگر آنند که بعالم
اجسام من حیث التدبیر والتصرف تعلق دارند و بعضی ازینها در سماویات تصرف دارند
که آنرا اهل ملکوت اعلی خوانند و بعضی دیگر بتصرف ارضیات معمور اند که آنرا اهل ملکوت
اسفل نامند و بعضی ازینها بر نوع انسان و بعضی بر معادن و نبات و حیوان موکل اند

که حدیث إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَلَكًا از ان خبر میدهد حدیث وَيُنَزَّلُ مَعَ كُلِّ
قَطْرَةٍ مَلَكٌ و اهل کشف گویند که تا هفت فرشته نباشد برگی از شاخ بیرون
نیاید الهام میفرمودند که ارواح ناری که ایشانرا جن و شیاطین از جنس ملکوت
اسفل اند و رئیس ایشان ابلیس است و بعضی از ایشان مسلمان اند که سوره جن و
احادیث و تواریخ بر آنست فصل ششم در تحقیق عالم مثال و بیان ما یتعلق بها الهام
میفرمودند که عالم مثال عالم روحانی است و از قسم جوهر نورانی است و هم شبیه بجوهر
جسمانی در محسوس شدن و ذی مقدار بودن یعنی طول و عرض و عمق دارد چنانچه جسم
شهادت راست و هم شبیه بجوهر مجرد عقلی یعنی ارواح مجرده در نورانیت و لطافت
و این عالم نه روح صرف است و نه جسم مادی بحت زیرا که این عالم مثال برزخ است و حد
فاصل میان عالم ارواح و عالم اجسام و برزخ بین شیئین غیر شیئین باشد اما برزخ را
(ای میان دو چیز ۱۲ غیر دو چیز باشد ۱۲)
مناسبتی از دو طرف ضرور است الهام میفرمودند که چون حضرت حق سبحانه خواست
که ارواح را با بدان متعلق سازد ارواح از غایت نوریت و لطایف و بساطت با اجساد
که در غایت کثافت و ترکیب و مادیت اند تباین تام داشتند لهذا عالم مثال را در میان
هر دو عالم خلق نموده واسطه و رابطه در میان هر دو گردانید و چون عالم مثال که از
جهت نوریت و لطافت مناسبتی بعالم ارواح داشت و هم از جهت محسوسیت و مقداریت علم
شهادت بعالم اجسام میافراشت بنابران رابطه در میان هر دو عالم شد و تعلق
روح با بدن بنابر ارتباط برزخ مذکور شد الهام میفرمودند که اگرچه عالم مثال لطیف است

اما بعضی از اینها مثل سموات مثالیه در غایت لطافت اند از بعضی دیگر مثل صور مثالیه عناصر
و موالید الهام میفرمودند که وجه تسمیه این عالم بعالم مثال اینست که این عالم مشتمل است
بر مثل صور جسمانیات یعنی آنچه در عالم شهادت موجود است مثل آن در این عالم است و وجه
دیگر آنکه اول که مثل صور علمیه و مطابق اعیان ثابته در خارج صورت پذیرفت همین
عالم است و بعده مرتبه شهادت است و ارواح عالم معانی است نه از صورت الهام
میفرمودند که این عالم مثال مشتمل بر مثل تمام عالم شهادت است تا آنکه عرش و کرسی
و افلاک و انجم و عناصر اربعه و موالید ثلاثه که در عالم شهادت است مثل آن از عرش
تا فرش همه در عالم مثال موجود است و بسیاری از صور مثالیه اند که اصلا بوئی از
عالم شهادت نیافتند و لهذا ارباب شهود گویند که مجموعه عالم شهادت نیست
بعالم مثال مثل حلقه ایست که در صحرائی عظیم افتاده باشد و هرگاه که حق تعالی
میخواهد که ارواح مجرده را متشکل باشکال محسوسات نماید بصورتی از صور مثال متشکل
میگرداند چنانچه ظهور جبرئیل علیه السلام بصورت دحیه کلبی و اعرابی شاهد است
و همچنان باقی ملائکه سماویات و عناصر متشکل باشکال محسوسات میشوند و جن اگرچه
اجسام ناریه اند اما بهر شکلی که خواهند متشکل میگردند و نفوس انسانیه کامله نیز بهر شکلی
که خواهند بسان ملائکه متشکل میگردند چه در حالت حیات و چه بعد ممات و ایشان در عوالم
ملکوت بتمامها در می آیند مثل در آمدن ملائکه در این عالم و انسان کامل را آن قدرت است
که در خیالات مکاشفین ظاهر شود چنانکه ملائکه و جن ظاهر میگردند و این قسم اولیا را

بدلا خوانند

بدلا خوانند الهام میفرمودند که مشاهده ذوات مجردات بصور جسمانیه و معانی
ارواح انبیا و اولیا و گذشتگان که اهل الله را حاصل است همه درین عالم است
و دیدن رسول صلی الله علیه و آله و سلم مر انبیا را روز معراج در افلاک سبعه هم
بصور مثالیه آنهاست علیهم السلام الهام میفرمودند که عالم مثال بر دو قسم است
یکی مثال مطلق که آن عالم روحانیت است و اصل عالم اجسام که این عالم اجسام ظل
اوست و دویم مثال مقید که آن خیالات است که متصل این عالم شهادت است
و مستتر از عالم مذکور و این نیز ظل عالم روحانی است که حق سبحانه این را در عالم
شهادت جسمانی دلیل بر عالم ملکوتی روحانی کرده باشیده و هر یکی را از موجودات
ملکیه مثالی مقید هم هست مثل خیال در عالم انسانی خواه افلاک باشند یا کواکب یا
عناصر یا معادن یا نباتات یا حیوانات همه را مثال مقید است اگرچه در جمادات غیر ظاهر
باشد و مشاهده حیوانات از عجایب و غرایب مثل عذاب قبر و غیره مشهور است که هر یکی
از بنی آدم جز اهل الله بران مطلع نیست و این شهود گاهی در عالم مثال مطلق میسر شود
گاهی در عالم مثال مقید الهام میفرمودند که سالک هرگاه از مثال مقید عبور نموده
بمثال مطلق پیوست همه مشاهدات و مکاشفات او صحیح باشد و مطابق واقع و موافق
صوری که در لوح محفوظ است افتد و لوح محفوظ مظهر علم الهی است و اینجا اطلاع بر عین
ثابت و احوال آن مشاهد گردد و انتقال از ظلال بانوار رو نماید و هرگاه عبور از مثال
مقید حاصل نشود در آن کشف گاهی خطا و گاهی صواب پدید آید زیرا که مکشوف اکرام

حقیقی است کشیف بغواد است واگر نه خطا که منشای آن تخیلات فاسده است الهام
میفرمودند که برزخیکه بدان ارواح بعد مفارقت ازین نشاء دنیاویه متعلق میباشند
سوای عالم مثال مشهور است زیرا که آن از مراتب تنزلات است که بعد تنزل بمرتبه
ملک صورت گرفته است وعالم مثال که اول ارواح مجرده بدان صورت گرفته اند
اول واقدم ازمرتبه ملک است ودیگر آنکه برزخ مذکوره نتیجه اعمال وافعال است
که در دنیا کرده باشد بخلاف عالم مثال مذکور لیکن هر دو مشترک اند در نیکه عالم
روحانی وجوهر روحانی اند وبرزخ مذکور را غیب مجازی خوانند وعالم مسطور را
غیب امکانی نامند زیرا که ظهور اینعالم بصور شهادت ممکن است بر خلاف اول
که بازر جوع آن در عالم شهادت محال است مگر در آخرت وصل هفتم در بیان
عالم شهادت الهام میفرمودند که بعد عالم مثال مرتبه عالم شهادت وملک است و
این عالم است که مشار الیه باشارت حسی میشود وآنرا عالم خلق وعالم خلقی و
عالم ملک خوانند الهام میفرمودند که عالم شهادت بر دو قسم است علویات وسفلیات
علویات چون عرش وکرسی او هفت آسمان وکواکب سیارات وثوابت و
باتفاق اهل کشف عرش وکرسی طبعی است نه عنصری وقابل فنا وزوال کون و
فساد وخرق والتیام نیستند وسطح کرسی زمین است وعرش سقف آن وآسمانها
قابل کون وفساد وخرق والتیام اند وسفلیات چون بسایط عناصر وامهای علوی
مثل رعد وبرق وابر وباران ومرکبات چون معادن ونبات وحیوان وجسم انسانی

که اشرف عنصریات است وهمچنان عوالم دیگر که توابع عالم اجسام اند چون حرکت
وسکون وثقل وخفت ولطافت وکثافت والوان واضواء واصوات وروایح
وغیره وهم ازین قبیل است عوالم دیگر ظهور وجود نسبت بشیون اتم است در عالم
متعانی وواحدیت وازانجا زیاده تر واکمل در عالم ارواح وازان هم ظاهر تر
در عالم مثال وازان هم اظهر در عالم شهادت ودر حضرت انسان که حضرت جامع و
مظهر ظهور وجود بهر وجه بکمال است وصل ششم در بیان مرتبه جامعه مر جمیع حضرات را
الهام میفرمودند که حقیقت انسان کامل جامع جمیع مراتب ذات وصفات موجودات
است وحاوی تمام مراتب کونیه والهیه وعقول ونفوس کلیه وجزئیه ومراتب
طبیعت تا آخر تنزلات وجود وبنیمرتبه مقابل ومظهر تام الوهیت است وفرق در هر دو
بحسب ربوبیت والوهیت خلیفه الله گشت الهام میفرمودند که همه عالم صورت حقیقت
انسانی است زیرا که حقیقت مذکور مظهر اسم الله است واسم مسطور مشتمل بر جمیع
اسماء ومتجلی بجمله اسماء ومظاهر انهاست ونیز اسم مذکور مقدم بالذات وبالرتبه است
بر [illegible] حقیقت انسانی که مظهر اسم الله است مشتمل بر جمیع مظاهر ومقدم
بر همه خواهد بود زیرا که ظاهر اینجا عین مظهر است الهام میفرمودند که حقیقت محمدی
صلی الله علیه وآله وسلم قطب الاقطاب است زیرا که نزد محققین ثابت گردیده
اسمی را از اسماء الهی در حضرت علم صورتی است که مسمی بعینه ثابت وماهیت
همچنان هر اسمی را صورتیست خارجی که مسمی بمظهر وموجود عینی است واسماء

مذکور ارباب این مظاهر اند و نیز نزد ایشان مستحق است که حقیقت محمدی صورت اسم
جامع الله است و اسم مذکور رب حقیقت مسطور است و اسم مذکور بر جمیع اسمای
مسطور فیض و امداد جاری است و اسم مذکور رب الارباب پس از حقیقت محمدی که
مظهر اوست فیض بر جمیع مظاهر اسما جاری باید و حقیقت محمدی رب تمام
صور عالم آید پس چنانکه اسم مذکور در همه اسما ظاهر است همچنان حقیقت محمدی
در همه عالم و صور علمیه عالم ظاهر است و صورت علمی او علیه الصلوة والسلام رب صور
علمیه و واسطه فیضان اسمای الهیه باعیان ثابته است و عین خارجی او صلی الله
علیه و آله و سلم رب اعیان خارجیه واسطه فیضان اسمای مذکوره است بموجودات
خارجیه و آن سرور ازین ربوبیت خود خبر میدهد حدیث خُصِّصْتُ بِفَاتِحَةِ
الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمِ الْبَقَرَةِ زیرا که این سوره مصدر است بقوله تعالی الْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ و عالمین که جمع است اشارت است بعالم ارواح و مثال شهادت
و انسان فایده مخفی نماند که مراتب سلوک باعتبار عروج و مراتب تنزلات درین دو مقام
باختصار تمام سمت تحریر پذیرفت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال از سراج السالکین
و معدن الاسرار و ارشاد السالکین و میزان الحقایق و غیرها که تصانیف حضرت
سلطان المحققین است باید طلبید که حضرت سلطان المحققین مراتب سلوک بر وجه جامعیت
شامل مراتب حقایق است باصطلاح جدید و قوانین مجدده بنهج اجد باتم تفصیل
که در هیچ کتابی بنظر نیامده وضع فرموده اند و مراتب تنزلات و مسایل تصوف

باسلوب

باسلوب بهین و قانون متین و مصطلحات تازه مفصلا مرقوم نموده و دوایر محسوسه
بجهت تمثیل مراتب معقول رقم کرده اند خصوصا دایره جدید در تمثیل برزخیت
نور اعظم روح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم میان بحر ذات باسما و صفات
و صور علمیه و بحر موجودات خارجیه اعنی ارواح و مثال و شهادت و انسان بطوریکه
در کتب سلف تا حال ندیده شد قلمی فرموده اند مشاهده آن یاد از تجرد تدقیقاتیکه
بسامعه محققان دقیقه سنج و دقیقه سنجان مشکل پسند نرسیده میدهد داعی
از خوف اطالت کلام که بملالت نانجامد بر همین قدر اکتفا نمود و اگر طالبی را دغدغه
شوق در حرکت آید تفصیل این اجمال را از کتب حضرت سلطان المحققین مطالعه نماید
مقام سیوم در بیان بعضی مراتب کلیه و اصطلاحات صوفیه و اصول مسایل تصوف
فصل در بیان بعضی مراتب کلیه و اصطلاحات صوفیه الهام میفرمودند که حقیقت وجود را
مراتب است زیرا که حقیقت وجود حق اگر بشرط لا شیء است آنرا مرتبه احدیت نامند
یعنی ذاتیکه با او هیچ چیز نیست و همه اسما و صفات در و مستهلک اند تا آنکه از جمیع قیود
از تمامی نعت و صفت و اسم و رسم منزه و مبرا است این مرتبه را لا تعین و مرتبه
اطلاق خوانند و اگر وجود بشرط شیء است پس اگر بشرط اعتبار جمیع اشیا است خواه
کلیات باشد یا جزئیات این مرتبه اسما و صفات است که این را مرتبه الوهیت و واحدیت گویند
و این مرتبه را باعتبار ایصال فیض بمظاهر اسمای الهی که اعیان ثابته است مرتبه ربوبیت
نامند و اگر وجود را لا بشرط شیء اعتبار کنند وحدت خوانند که این مرتبه مشروط بهیچ شرط

نیست و این مرتبه را هویت ساریه در جمیع موجودات گویند و هرگاه حقیقت وجود بشرط
ثبوت صور علمیه در آن اعتبار کنند پس این مرتبه اسم باطن مطلق و علیم و رب اعیان ثابته است
و اگر وجود را بشرط ظهور بکلیات اشیا اعتبار کنند مرتبه اسم رحمن است که رب عقل
اول است که نامیده میشود بلوح قضا و ام الکتاب و قلم اعلی و هرگاه باین شرط اعتبار
کنند که کلیات در و جزئیات مفصله شده اند و ثابت اند که متغیر نمیشود و احتجاب
از کلیات ندارند پس این مرتبه رحیم است که رب نفس کل است و مسمی است بلوح قدر و
این مرتبه لوح محفوظ و کتاب مبین است و اگر باین شرط گویند که صور مفصله در این مرتبه
جزئیات اند و تغیری پذیرند پس این مرتبه اسم ماحی و مثبت و محی و ممیت است و رب نفس
منطبعه فی الجسم الکل است که نامیده میشود بلوح المحو و الاثبات و اگر باین شرط گیرند که
قابل صور نوعیه روحانیه و جسمانیه است پس این مرتبه اسم قابل است که رب هیولای
کلیه است که در قرآن مجید اشارت بدان رفته الکتاب المسطور و الرق المنشور
و هرگاه بشرط قابلیت تاثیر و تاثر اعتبار کنند مرتبه اسم فاعل است و موجد خالق
و رب طبیعت کل است و هرگاه بشرط ظهور بصور روحانیه مجرده گیرند مرتبه اسم علیم و
مدبر است که رب عقول و نفوس ناطقه است و هرگاه بشرط ظهور بصور حسیه غلبیه اعتبار
کنند مرتبه اسم ظاهر مطلق و رب عالم ملک است مصور است که رب خیال مطلق و مقید است
و هرگاه بشرط ظهور در صور حسیه شهادت اعتبار کنند مرتبه اسم ظاهر مطلق و رب عالم
ملک است الهام میفرمودند آنکه او را حکما عقل مجرد نامند باصطلاح صوفیه روح خوانند

و لهذا عقل اول را صوفیه روح القدس گویند و آنرا که حکما نفس ناطقه خوانند نزد صوفیه
قلب دانند الهام میفرمودند که انسان عبارت از جمیع مراتب الهیه و کونیه است چه اسما
و صفات و چه عقول و نفوس کلیه و جزئیه و سایر مراتب طبیعیه تا آخر مراتب تنزلات
وصل در تحقیق مجعولیت اعیان و نفی آن الهام روزی سخن در مجعولیت اعیان ثابته
و نفی آن میرفت حضرت سلطان المحققین فرمودند که صور علمیه مجعول بجعل جاعل
نیستند زیرا که صور علمیه بوئی از وجود خارجی نشنیده اند چگونه مجعول بجعل جاعل
خواهند شد چرا که مجعول موجود خارجی است و جعل افاضه وجود خارجی را گویند
چون اعیان ثابته که مخدرات خلوتکده علم اند و در خلوت خانه عینی و خارجی ظاهر
نشده اند و نخواهند شد چگونه بجعل جاعل مجعول و بایجاد موجد موجود در خارج
خواهند شد و نیز فرمودند که برهان دیگر بر نفی مجعولیت اینست که اگر اعیان علمیه و
صور خیالیه مجعول و موجود در خارج شوند درین صورت لازم آید که ممتنعات شریک باری
و اجتماع نقیضین و غیر آن که در خیال و تصور متخیل و متصور میشوند باید که در خارج موجود
شوند و این محال است و میفرمودند که اگر جعل را بمعنی احتیاج بفاعل تعبیر کنند شک نیست
که این احتیاج مقتضای ذات ممکنات است درین صورت قول بمجعولیت اعیان صحیح باشد
زیرا که مقتضای ذات چیزی از چیزی منفک نشود خواه در علم صورت گیرند یا در خارج
موجود شوند الهام میفرمودند که حکما نیز در نفی مجعولیت از اعیان ثابته در اصطلاح
ایشان موسوم بماهیات اند و اثبات مجعولیت ایشان کلام نموده اند خلاصه آن بر وجه

اجمال آنکه نفی مجعولیت از ماهیات باین معنی است که جاعل ماهیت را ماهیت نمیگرداند و انسان را
انسان یا وجود را وجود و ثوب را ثوب و رنگ را رنگ نمیسازد زیرا که مغایرت و
دوئی میان شیئی و نفس او تصور نمیتوان کرد پس چگونه تخلل جعل در میان شیئی و ذات
او تخیل کرده شود چنانچه منقول از شیخ رئیس است که سایلی از کیفیت جعل سوال نمود
و شیخ دران زمان کشمش میخورد جواب داد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ الْمِشْمِشَ مِشْمِشًا
بَلْ جَعَلَ الْمِشْمِشَ مَوْجُودًا و آنکه قایل بمجعولیت اند دران دو طریق است حکمای
اشراقیین گویند که آنچه صادر از جاعل گشت نفس ماهیت است و عقل وجود را ازو
انتزاع میکند و حکمای مشائین برانند که آنچه اول از جاعل صادر است اتصاف
ماهیت بوجود است نه نفس ماهیت و موجود پس نزاع مابین قایلین بنفی مجعولیت و
مثبتین آن راجع بنزاع لفظی است و تفصیل آن از کتب حکمیه مبرهن است وصل در تحقیق
مسئله تجدد امثال بر نهج شگرف الهام روزی سخن در باب تجدد امثال در محفل حضرت
سلطان المحققین میرفت حضرت فرمودند که صوفیه محققین با حکمای موحدین
متفق اند بر اینکه تجدد امثال در تمام اجزای عالم است چه جواهر و چه اعراض و همگی
بنابر قهر و سطوت اسمای جلال مثل قهار و باطن و قابض و ممیت و معید در هر آن منعدم
می شوند و دران دیگر باقتضای لطف اسمای جمال مثل محیی و ظاهر و خالق و باری
مثل آن بوجود می آیند پس عالم بتمامه دو آن بقا ندارند و این وجود و عدم بر ایشان
دایم است و میفرمودند که از متکلمین مثل شیخ ابو الحسن اشعری و بعضی از اتباع او قایل

بیان سبب تجدد امثال ۱۲

تجدد امثال در اعراض شده اند و میگویند که در جواهر عالم تجدد نیست الهام روزی
سخن در باب سبب تجدد امثال میرفت که موجب و سبب این تجدد امثال و باعث وداع
این عدم و وجود عالم علی الاتصال چیست حضرت سلطان المحققین فرمودند که در
موجب تجدد امثال محققان را قیل و قال است و خالی از دقت نیست که در فهم هر کس نیاید
بعضی برانند که صفت امکان ممکنات موجوده هر دم مقتضی عدم ایشانست و تجلی دایمی
حق سبحانه بران مقتضی وجود آنهاست اما این قول قرین صواب نیست زیرا که صفت امکان
نه مقتضی عدم است و نه مقتضی وجود و بر ممکن عدم و وجود هر دو برابر است زیرا که
آنچه مقتضی وجود است رنگ وجوب دارد و اقتضای عدم بنام امتناع سر بر آرد جماعتی
از محققین صوفیه برانند که چون تعطل بر هیچ یک از اسمای الهی جایز نیست لهذا
اسمای جلال اشیا را بقعر عدم می برند و اسمای جمال باز بساحل وجود می آرند
درینجا دقتی است که دریافت آن لازم است زیرا که این عدم تعطل اسمای جمال و جلال
از دو حال خالی نیست یکی آنکه ظهور احکام اسمای جمال و جلال به افنا و ایجاد نسبت
ببعضی اجزای عالم و نسبت به بعضی اوقات و ازمان کافی باشد یعنی مثلا ظهور اسمای
جمال در یک زمانه عالمی را موجود گردانید و در زمانه دیگر همان عالم را اقتضای اسمای
جلال بقعر عدم رسانید یا آنکه در یک زمان عالمی را اقتضای اسمای جمال بشهرستان
وجود کشید و در همان زمان عالم دیگر بتجلی قهری اسمای جلال منعدم گردید و
این وجودیکه عالم مدتی دراز باقی ماند و هم عدم عالم دیگر امتداد پذیرد پس

بعضی برانند

جماعتی برانند

درینصورت اقتضای اسمای جمال و جلال هر دو بظهور رسید و تجدد امثال ظهور احکام
اسما را ضرور نیفتاد و هم تعطل اسما لازم نیاید و دویم آنکه ظهور احکام اسمای
جمال و جلال به افنا و ایجاد نسبت به بعضی اجزای عالم و بعضی از زمان کافی نباشد
بلکه ظهور احکام اسما عموما یعنی به نسبت هر هر شی و هر هر زمان باشد یعنی هر آن
اقتضای اسمای جلال تمام اجزای عالم را منعدم گرداند و هم ظهور اسمای جمال
تمام اجزای عالم را معا مثل آن بساحل وجود رساند درینصورت تجدد امثال ضرور شود
تعطل هم لازم نیاید اما درینصورت اشکال قوی وارد گردد که رفع آن مشکل است
که این ظهور اسمای جلال و جمال اگر در یک آن است یعنی در یکه آن عالم بعدم میرود
و در همان آن بوادی وجود سر میکشد اجتماع عدم و وجود در یکه آن لازم آید
و این تناقضی است صریح که جایز نبود و اگر گفته شود که در یکه آن اسمای جلال تمام
عالم را منعدم میسازد و در آن دیگر اسمای جمال موجود میگرداند تناقض لازم نه آید
زیرا که آن عدم دیگر است و آن وجود دیگر اما تعطل بعضی اسما لازم آید زیرا که در آنی که
اسمای جلال عالم را منعدم میگرداند در آن آن ظهور اسمای جمال معطل است و در آن
دیگر که همه عالم را اقتضای اسمای جمال موجود میگرداند درین آن تعطل اسمای جلال
ضرور باشد پس عدم تعطل تمام اسمای جمال و جلال در هر آن نسبت بجمیع عالم
صورت نه بندد وجه موجه در موجب تجدد آن باشد که گفته شود که موجودات ممکنه
استعداد وجود دارند اما استعداد و صلوح بقا ندارند لهذا در یک آن بحسب استعداد

اشکال مشکل ۱۲

وجه موجه ۱۲

وجود حضرت حق بر ایشان تجلی وجودی میفرماید و چون ایشان شر را سا استعداد بقا
ندارند در آن دیگر معدوم میشوند و باز تجلی وجودی ایزدی بشان دیگر که اشبه و
مثل شان اول است ایشان را در می یابد و موجود میگرداند و همچنان در آن سیوم بنا بر
عدم استعداد بقا معدوم میشوند و در آن چهارم تجلی وجودی مذکور موجود میگرداند
و هکذا ما شاء الله و این کلام راجع بقول شیخ اکبر است رضی الله عنه که می فرماید
فَاللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى اِذَا تَجَلَّى بِشَانٍ لَا يَسْتَدِيمُ تَجَلَّى
بِشَانٍ آخَرَ هُوَ اَشْبَهُ وَاَمْثَلُ بِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِاقْتِضَاءِ
الْمُمَاثَلَةِ وَالْمُشَابَهَةِ رُجْحَانَهُ حَتَّى كَادَ اَنْ يَكُونَ السَّابِقُ
عِلَّةً مُعِدَّةً لِلَّاحِقِ پس مدار تجدد امثال از روی عدم بر عدم استعداد
موجودات ممکنه باشد مر بقا را و از روی وجود بر تجلی دایمی حق باشد بر ایشان ما
گفته شود که مدار تجدد از روی عدم بر اقتضای موجودات ممکنه باشد مر عدم بعد
الوجود را یعنی موجودات ممکنه مقتضی آنند که بعد وجود در آن دیگر معدوم شوند و از روی
وجود مدار بر تجلی دایمی حق باشد یعنی تجلی وجودی دایمی در آن دیگر یعنی در آن عدم
ایشان را موجود سازد و این را به نظیری فهم کنی که مثلا شخصی بحرکت سریعه سنگ و آهن
تا یکساعت یا دو ساعت علی الاتصال بر هم میزده باشد درینحال هر آن شرر بسیار تازه
بوجود خواهد آمد اما چون استعداد بقا ندارد و یا مقتضی آنست که بعد وجود در آن دیگر
معدوم شوند لهذا در یک آن موجود و در آنی دیگر معدوم خواهد گردید و باز امثال آن

فایده عظیمه ۱۲

نظیری نظیر ۱۲

شرار دیگر از سنگ و آهن بنا بر حرکت سریعه آنکس موجود خواهد گشت و باز معدوم
و هکذا پس همچنان در یک آن تمام عالم بسان شرر بفیض وجودی فیاض ازل
موجود شوند و بنا بر عدم استعداد بقا یا اقتضای عدم الوجود معدوم میگردند
اما چون این وجود هر دم بلا فاصله جاریست جواله اسا دایره وجود واحد
مینماید و حرکت بر هم زدن سنگ و آهن و هر چند سریعه باشد معهذا نظر نسبت
بتجدد امثال عالم سرعت ندارد لهذا در وجودات و عدمات امثال اشرار امتیاز
و تکثر و تعدد معلوم شود و این سلسله وجودات متحد ننماید و این تحقیق پس دقیق است
و سراپا فواید الهام عزیزی از مریدین حضرت سلطان المحققین در محفلی که
مذاکره مسئله تجدد امثال بود سوال نمود که اگر تجدد امثال در جمیع جواهر و
اعراض در ذوات و صفات جمیع موجودات ممکنه واقع باشد دو اشکال قوی
که مشهور است لازم آید یکی خلاف مشاهده و بداهت زیرا که هر یکی از عقلا میداند
و میگوید که آنچه امروز می بینم دوستان و فرزندان و غیرهم را همانست که دیروز
دیده بودیم اگر این عالم معدوم شدی و دیگر بوجود آمدی همان نبودی بلکه دیگری
رو نمودی لیکن مشاهده بر خلاف آن شهادت میدهد و بداهت انکار صریح مینماید
پس آنچه امروز می بینم همانست که دیروز دیده بودیم دوم آنکه دیگر جواهر عالم
باشخاصها فانی گردد یعنی ذوات عالم بکلی منعدم شود تمام شرایع و احکام از نظام
افتد زیرا که زنا و دزدی شخصی کند معدوم گردد و مثل آنرا که شخصی دیگر است

بحث شریف و فواید لطیف ۱۲

یکی ۱۲

دوم ۱۲

حد زنند و قرض یکی گیرد و بمطالبه از دیگری شود و خرید کسی نماید و انتفاع کسی دیگر
گیرد و بمطالبه از دیگری شود و خرید کسی نماید و انتفاع و نکاح یکی کند و معدوم
گردد و جماع بی نکاح دیگری نماید و طاعت و معصیت در دنیا کسی کند و در آخرت ثواب و
عقاب دیگری یابد بالجمله درین صورت تمام احکام و شرایع اختلال پذیرد حضرت
سلطان المحققین امر بفقیر فرمودند که متصدی جواب شود داعی را آنچه از بعضی
علمای مدققین و عرفای محققین و اکمل الکاملین و اما المکملین وارث شرع
مصطفوی عارف طریقت مرتضوی رئیس الاورعین شیخ المتقین بحر
الحقایق مدینة الدقایق شمس سمای دین و ملت قمر برج هدایت مطلع تجلیات
ربانی مظهر انوار یزدانی مجسم مستقیم طریق فاستقیم استادی و مولائی رسیده
بود بجواب پرداخت و خلاصه آنرا حسب الامر درین صحیفه مندرج ساخت اما اجوبه شافیه
از خلاف مشاهده در آنوقت رو نمودی که شاهد در آئی و مشاهده و رویت او همیشه
باقی بودی و مشهود و مرئی فقط متجدد گردیدی زیرا که اینجا شاهد و مشهود و شهود
هر سه متجدد الامثال اند و اینجا سه سلسله است یکی سلسله شواهد و بینندگان و دوم
سلسله مشهودات و مرئیات و سیوم سلسله شهود و رویت این هر سه سلسله در
هر آن معدوم میشود و در آن دیگر این هر سه سلسله مثل سلاسل اول بلا فاصله
علی الاتصال موجود میگردد که حس تمیز در اصل و مثل کردن نتواند مثلا اگر زید
اول ساعت روز جمعه عمرو را در خانه اش دید و زید و عمرو جمیع علوم و ادراکات

اجوبه شافیه ۱۲

جواب اول ۱۲

وعلوم وصفات در هر دو موجود گردد که حس امتیاز بین الاصل والمثل نتواند کردن
پس چنانچه زید بعلم و رویت اصلی خود عمرو را در اول ساعت جمعه شناخته و دیده
بود و صورت اصلی عمرو را و در خیال زید مرتسم شده بود اگر ثانیاً بمسجد در مثل زید
صورت مثلی عمرو بصفت اول بلا فرق منطبق گردد امتیاز در اصل و مثل متعذر باشد
ولهذا حس حکم میکند که این صورت حال که در مسجد می بینیم همان صورتیست که در اول
ساعت جمعه بخانه مرئی شده بود پس یقین میکند که همان یکذات باقیست که در
ساعت اول و دوم و در خانه و مسجد دیده شد پس حال صورت اصلی و مثلی عمرو نزد
صوفیه آنست که حال بیضه و دانه نزد عوام است که اگر یک بیضه و دانه بکسی نمایند
و باز آنرا مخفی ساخته دیگری که مثل اوست بجمیع وجوه بدل آن از همان جنس آرند
حس حکم کند که این همان است که اول نموده بودند جواب دیگر برای خلاف مشاهده
آنست که حکم مشاهده قابل اعتماد نیست که شعله جواله را حس دایره حکم کند حالانکه
دایره نیست و قامت فواره تند یک قامت می نماید اگرچه هر دم قامتهای او
منعدم میشود و در آن دیگر قامت دیگر سر می برآرد و شعله چراغ که از شام تا صبح
افروخته باشد حس حکم میکند که یک شعله است حالانکه هر دم شعله جدید می افروزد
و در نهر جاری عکس رائی واحد می نماید اگرچه یکدم آب در آن موضع نیاید و هر دم
در هر جزو جدید آب عکس مجدد بنظر آید اما بواسطه تعاقب و تتالی امثال حس تفرقه
کردن نتواند و بعضی از اکابر علمای و کمل عرفای مدققین اعنی استادی و مولائی

جواب دیگر ۱۲
مثال ۱
مثال ۲
مثال ۳
مثال ۴
مثال جدید

قدسنا الله بسره الانوار مثال جدید برای تجدد امثال وضع فرموده اند و آن اینست که
سایه و ظل در حالت حرکت جسم متحرک و باقی در حس می نماید اگرچه سایه هر دم فانی
میشود و ظل دیگر صورت می پذیرد زیرا که سایه بسبب حایل شدن جسم کثیف مابین نور
نیر و روی زمین پیدا میشود یعنی بسبب این حیلولت بقدر حیلولت شعاع بر زمین
نرسد لاجرم آنمقدار ارض تاریک ماند و هرگاه آن جسم کثیف قدری هم از آنجا
حرکت نماید ارض شعاع نیر را دریابد و منور گردد و سایه دیگر بسبب حیلولت جسم
مذکور بر جای دیگر رو نماید و همچنان سایهای بسیار تا حرکت جسم مذکور موجود و معدوم
گردد و حس و مشاهده و حکم کند که یک سایه است که همراه جسم متحرک حرکت میکند و بطلان
این ظاهر است پس اعتماد بر حکم حواس و مشاهدات نماند و قول عوام عامه قابل و شوق
نشد و اعجباه که عوام ناتمام تابع حواس خام شده کثیر را بحکم حواس واحد دانند چنانکه
امثال متجدده که هر دم جدید و متکثر عدید اند آنرا واحد می انگارند و واحد را از
احولیت کثیر میشمارند زیرا که حقیقتی است حقیقی که در حقایق اعتباریه ایشانرا متکثر
مینماید آنرا کثیر و متعدد میخوانند جواب ثالثه از خلاف مشاهده آنکه این اشکال متکلمین
است بر صوفیه محققین و حالانکه شیخ ابو الحسن الاشعری و دیگر محققین اشاعره که
سواد اعظم متکلمین اند قایل تجدد امثال در اعراض شده اند و برین مسئله بسیاری
از مسایل خود را مبنی ساخته از انجمله اثبات احتیاج عالم است بسوی حق سبحانه در
بقای خود و باین معنی شیخ کعبی و نظام که از قدمای معتزله اند نیز رفته اند زیرا که

واعجباه ۱۲
لطیفه الطف ۱۲
جواب ثالث الزامی

نسبت صانع فقط و در صدوث احتیاج باشد لازم آید که عالم بعد وجود مستغنی از صانع
شود زیرا که بنا بعد وجود از معمار مستغنی است تا آنکه اگر معمار معدوم شود بنا باقی
ماند همچنان اگر صانع بعد ایجاد عالم معدوم گردد یا نعوذ بالله منها لازم آید که
عالم باقی ماند لهذا اشاعره و غیره قایل تجدد امثال در اعراض عالم شده اند که
اعراض عالم هر آن معدوم میشوند و حضرت حق انشاء را موجود گردانید پس اعراض
بنا بر تجدد امثال خود در بقا محتاج واجب اند و جواهر چون نزد ایشان بی اعراض
تعین نمی پذیرند زیرا که شخص جواهر نزد ایشان باعراض است پس اعراض لابد است
و جواهر بواسطه ایشان هر آن در بقای خود محتاج بواجب آمد و در نفس بقای واجب
ضروری شد و خلاصه **جواب** آنکه این عقلا و علما اعتراض خلاف مشاهده بر صوفیه میکنند
و خود چرا اعتقاد خلاف مشاهده میدارند بر خلاف بداهت میروند زیرا که آنچه از عالم
مشهود و محسوس است اعراض نیست نه جواهر زیرا که آنچه از اجسام مرئی و محسوس است
اعراض است نه جواهر زیرا که آنچه از عالم مشهود و مسطوح و الوان و اشکال و غیره است
و اینها از قبیل اعراض است نه جواهر پس آنچه محسوس از عالم است اعراض است و ایشان
در اعراض قایل تجدد امثال شده اند پس تشکل خلاف مشاهده بر ایشان نیز وارد است پس چرا
مذهب باطل که حس بخلاف آن حکم میکند اختیار کرده اند و دیگر **جواب** آنکه صوفیه هم همین
میگویند که آنچه این متکلمین گفته اند که تجدد در اعراض است نه در جواهر زیرا که صوفیه همه
عالم را صور شیون الهی گویند و این صور در حکم اعراض اند زیرا که بخود قیام ندارند بلکه

مقوله صوفیه صافیه بر قول الهی منطوق است **آیه** كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
یعنی در هر آن متعین و متلبس بشانی دیگر است که غیر شان اول و تجلی اول است
اما جواب کافی از اختلال نظام و برهمی شرایع و احکام آنست که این اختلال آن زمان
رو نمودی که مابین اصل و مثل هیچ علاقه و ارتباط نبودی اما در اصل و مثل علاقه
اتصال و ملکه ارتباط نوعی است که بسبب آن علاقه واجب می شود بر مثل مانی آنچه بر اصل
فانی واجب است و صحیح و مباح میگردد مثل را بسبب آن علاقه و آنچه مباح بود بر
اصل را و آن علاقه را مثالی فهم کنی که علاقه کفالت و حوالت واجب میکند بر کفیل
حبس بر اکه بر اصیل واجب است اگرچه مابین اصیل و کفیل و غیریت بحت است که حواس و
عقل اصلا حکم باتحاد من وجه نکنند و معهذا کفیل قایم مقام اصیل شود و آنچه بر اصیل
لازمست از مطالبه و ملازمه و حبس و غیره بر کفیل عاید گردد اگرچه علاقه مابین اصیل و
کفیل محض بوضع واضع و حکم شارع است پس حدود و احکام اصل بر مثل که قایم مقام
اوست بجمیع وجوه حتی که غیریت و دوئی مابین هر دو بحسب حس مرتفع است اگر تفاوت
محال استبعاد نباشد زیرا که قیام مثل مقام اصل طبعی و فطری است نه بوضع واضع بلکه
بمحض جعل الهی است که حق سبحانه مثل را بجمیع وجود ذاتا و صفاتا رنگ اصل داده و قایم
مقام اصل من کل الوجوه کرده لهذا حدود و احکام بر اصل متقرر بود بر مثل هم متقرر شد
و علاقه مابین اصیل و کفیل نهایت ضعیف بود با وصف آن در ترتب حدود و احکام کفیل قایم
مقام اصیل گردید اگر مثل باشدت اتصال و قوت علاقه قایم مقام اصل گردد و حدود

احکام اصل بر خود بر ورد مستبعد نباشد زیرا که این علاقه طبیعه از جمیع علاقات وضعیه
اوثق مستحکم است **واما آنکه گویند** که عقد نکاح ما بین اصل هر دو زوج می شود و هر دو
معدوم گردیدند و بعد با یکدیگر در امثال هر دو بهر سبیل زنا واقع خواهد بود زیرا که
وقت نکاح امثال هر دو معدوم بودند و در معدوم تا ما جکونه عقد نکاح صورت بندد
و در هر امثال هر دو عقد جدید نمیکنند تا با یکدیگر حلال شوند **جواب** آن اینکه عقد نکاح
فقط در هر دو اصل زوجین واقع نیست بلکه این عقد بر جمله امثال طرفین بسبب همان
علاقه نظری که مذکور شد واقع است پس گوییا وقت عقد نکاح بسبب آن علاقه جامعه
مذکوره تمام امثال هر دو متزوجین حاضر شدند تا آنکه دو سلسله دراز حاصل است
و عقد نکاح اصل زوج با اصل زوجه و عقود مثل اول آن مثل ثانی این دو مثل
ثالث این با مثل ثالث آن و علی هذا القیاس عقد هر مثل هر یک از زوجین با عقد هر مثل
دیگر واقع شد پس در هر آن زوجین گویا که عروسین جدید النکاح اند و نه از اجنبیان
که مجتمع نباشند بر سفاح و در شرع مستبعد نیست عقد در معدوم تا ما زیرا که شرع کاهی معدوم را
بواسطه وجود علاقه موجود قرار میدهد و اجرای عقد دران مینماید چنانچه در عقد بیع
سلم مبیع وقت عقد بیع معدوم میباشد معهذا عقد جایز است و همچنان در عقد
استصناع و مستصنع معدوم است و عقد استصناع آنرا گویند که شخصی
طالب صنعتی از کسی نماید مثلا بموزه دوزی کسی گوید که بهفت درهم موزه که طول و
عرضش این مقدار باشد و سعت اولی این مقدار و چرم او فلان قسم باشد بسازی اگرچه بالفعل

آنموزه

آنموزه وقت عقد معدوم است اما مثل این عقد جایز بود و همچنان کتابت و خیاطت که
بکاتب و خیاط گوئی که چنین طور فلان کتاب تو بنویس و بدین نوع قمیص بدوزی
این مقدار در هم وجه کتابت و خیاطت بدو دهم اگرچه کتابت و خیاطت وقت
عدم معدوم بود اما این عقد صحیح شود و همچنان عقد اجاره که بر منافع واقع
می شود و وقت اجارت منافع موجود نبود عقد جایز است پس همچنان عقد
نکاح ما بین المعدومات چرا روا نبود **و نیز مخفی نماند** که این اعتراض که متکلمین
بر صوفیه محققین مینمایند یعنی میگویند که در صورت تجدد امثال عقد جدید
در امثال ضرور است و اگر نه زنا در بینها لازم آید و میدانست که این اشکال بر متکلمین
در صورت عدم تجدد در امثال هم لازم است زیرا که باید دانست عقد نکاح بر ذات
نیست بلکه بر اعراض یعنی بر منافع است زیرا که عقد نکاح ملک متعه است نه ملک
رقبه یعنی زوج مهر ذات زوجه را خرید نمی نماید تا مالک رقبه آید بلکه زوج عوض
مهر مالک منافع که آن مباشرت و معاشرت است میشود و ظاهر است که آن
منافع که تمام عمر خواهد شد وقت عقد معدوم است پس در حالت عدم مقصود
علیه بموجب قول متکلمین عقد نکاح هم صحیح نباشد پس در وقت وجود بر منفعت
بر طبق سوال ایشان عقد نکاح جدید باید بست و گرنه راضی بوقوع زنا باید
بود پس آنچه متکلمین بر صوفیه اعتراض کنند بر متکلمین هم افتاد است تحقیق تجدد
امثال و تشریح این مقال راجوع به هر دو اشکال بر وجه کمال که هر کسی اطلاع ندارد

والله الاعظم اعلم بحقیقة الحال وصل در بیان مراتب کشف و اقسام این بر سبیل
اجمال الهام میفرمودند که کشف در لغت بمعنی رفع حجاب است چنانچه گویند
کشفت المرأة وجهها یعنی برداشت زن نقاب روی خود را و در اصطلاح
کشف بمعنی اطلاع است بر ماورای حجاب یعنی آگاهی بر معانی غیبیه و امور حقیقیه
وجوداً و شهوداً و کشف ارباب مکاشفه بر دو نوع است معنوی و صوری اما
کشف صوری آنست که حصول آن کشف در عالم مثال بسبب حواس خمسه میسر شود و آنهم
بانواع است اول آنکه بر سبیل مشاهده باشد چنانچه اهل کشف صور ارواح متجسده و
انوار روحانیه در عالم مثال می بینند دوم آنکه کشف بطریق سماع باشد یعنی آن
امور غیبیه از غیب مسموع شود چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی
نازل را می شنیدند و این شنیدن هم بانواع است یکی آنکه نام صاف شنیده
شود و دیگر آنکه مثل صلصله جرس یا دوی نحل یعنی آواز زنبور مسموع گردد و بعده
مراد آن بفهم آید و این نوع کشف موجب حرج صاحب کشف باشد کما جاء فی الحدیث
الصحیح هکذا سیوم آنکه کشف بر سبیل استنشاق و بوئیدن باشد و از آن مراد مکشوف
و این قسم بوئیدن نفحات طیبه الهی است کما قال علیه السلام ان لله
فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها یعنی در ایام دهر شما نفحات
الهی می وزد خبردار باشند و آنرا دریابید و قال علیه السلام انی لاجد نفس
الرحمن من قبل الیمن و گفت رسول خدا که من نفس رحمان از جانب یمن می یابم

اشارت

اشارتست بحسن اطاعت و ایمان اهل یمن و چهارم آنکه کشف از طریق لمس حاصل شود
و این نوع کشف بسبب اتصال بین النورین یا بین الجسدین المثالیین حاصل گردد کما
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رایت ربی تبارک و
تعالی فی احسن صورة فقال فیم یختصم الملأ الاعلی یا محمد
قلت انت اعلم ای رب مرتین قال فوضع الله کفه بین کتفی
فوجدت بردها بین ثدییّ فعلمت ما فی السموات و ما فی الارض
ثم تلا هذه الآیة آیه کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
ولیکون من الموقنین و پنجم آنکه کشف از جهت ذوق و چشیدن حاصل آید
چنانچه کسی انواع اطعمه را دیده پس از آن چیز چشیده بر معانی غیبیه مطلع گردیده
کما قال علیه السلام رأیت انی اشرب اللبن حتی خرج الری من
اظافیری فاعطیت فضلی عمر فتاولت ذلک بالعلم و این
انواع گاهی در یک کس جمع شود گاهی تنها یکی از اینها در بعضی میسر گردد و این
همه انواع کشف تجلیات اسمای الهی است مثلا کشف بر سبیل مشاهده از تجلیات اسم
بصیر است و از سبیل سماع تجلی سمیع و از طریق کلام از قبیل تجلیات کلیم و همچنان دیگر
هم باشد زیرا که هر یکی را اسمی است که رب اوست اما جمیع اینها خوادم اسم علیم است
و مکشوفات این کشف صوری هم بر دو نوع است یکی آنکه اطلاع بر حوادث
دنیویه دست دهد که در زمان ماضی چنین سانح شده است یا در زمان مستقبل

اینچنین امور بظهور رسید یا در زمان حال اطلاع بر احوال عالم دست دهد مثلا گوید
که در فلان بلده الحال آتش عظیم در گرفته یا رئیس آنجا فوت شده یا فلان کس
در خانه خود چنین میکند چنانچه نماز جنازه خواندن رسول صلی الله علیه وآله
وسلم روزیکه نجاشی در ملک خود فوت نمود و خبر دادن رسول مر فوت سلطان
عجم را و امثال آن مشهور است و مثل این اخبار از انبیا و اولیا علیهم السلام
معروف و این قسم را رهبانیت نامند زیرا که بسبب ریاضت و مجاهدات اطلاع
بر مغیبات دنیاویه دست دهد و اهل سلوک چون غایت همت ایشان عالی است
بدین قسم کشف التفات نکنند و این را مکر و امتحان عباد دانند و همت خود را
بکشف امور اخرویه و احوال آخرت مصروف سازند بلکه عالی همتان باین و آن
هم پردازند و غایت مقصود خود فنا فی الله و بقا بالله دانند و این کشف اخروی
را هم مکر و ابتلا خوانند و این قسم مکاشفه صوریه متضمن مکاشفات معنویه هم باشد
و این کشف را بحسب ارتفاع حجب مراتب است و بعضی را تمام حجب مرتفع گردد و بعضی را
اکثر و بعض را بعضی و اعلی از همه آنست که اعیان ثابته را در حضرت علم الهی
مطالعه نماید و بعده رتبه کسیکه در عقل اول یا در عقول دیگر مشاهده کند بعده
درجه شخصی که در لوح محفوظ و باقی نفوس مجرده بیند پس از آن کسیکه در کتاب محو
و اثبات ملاحظه سازد و بعده کسیکه در باقی ارواح عالیه و کتب الهیه که عرش و
کرسی و سموات و عناصر و مرکبات است بیند و اینها را کتاب الهی بنابر آن گویند که

هر یکی مشتمل است بر چیزیکه ما تحت اوست از حقایق و اعیان و اعلی مراتب در طریق
سماع سماع کلام الهی بی واسطه است چنانچه شنیدن رسول ما در معراج و غیره و شنیدن
موسی علیهما الصلوة والسلام هر کلام الهی را بعده مرتبه شنیدن کلام الهی است
بواسطه جبرئیل علیه السلام بعد آن درجه شنیدن کلام عقول و نفوس بترتیب
مذکور و منبع این مکاشفات قلب انسان است زیرا که دل را هم چشم و گوش
باطنی است که آیه لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي
فِي الصُّدُورِ از آن خبر میدهد و آن حواس باطنی روحانی اصل این حواس
جسمانی است و این مکاشفات در ابتدای سلوک اول در خیال مقید رو نماید
و بعده بتدریج و حصول ملکه انتقال بسوی عالم مثال مطلق حاصل آید کشف معنوی
که مجرد از صور حقایق باشد از تجلیات اسم علیم و حکیم حاصل و این کشف ظهور
معانی غیبیه و حقایق عینیه است و این را نیز مراتب است اول ظهور آن معانی
در قوت متفکره است که بی استعمال مقدمات و بی ترکیب قیاسات دفعةً معانی
مغیبه معلوم شود و این را حدس خوانند پس از آن در قوت عاقله قوتی است
روحانی بخلاف متفکره که آن قوت جسمانی است بعده ظهور آن معانی در قلب شود
و این ظاهر اگر محض معنی غیبی است الهام خوانند و اگر روحی از ارواح یا صورتی
از صور علمیه و اعیان ثابته است و آنرا مشاهده قلبیه نامند پس از آن ظهور آن معانی
در مرتبه روح است که آنرا شهود روحی گویند و این کشف بلا واسطه از الله علیم است

ومن بعد ظهور آن در مرتبهٔ سر و بعده در مرتبهٔ خفی بحسب مقام این هر دو مرتبه است الهام
میفرمودند که اصح مکاشفات و اتم آن کسی راست که مزاج روحانی اقرب باعتدال باشد
مثل ارواح انبیا و کمل اولیا علیهم السلام الهام میفرمودند که تصرف اصحاب احوال
و مقامات مثل میرانیدن و زنده گردانیدن کسی را و نیز قلب حقایق اشیا
که آب را هوا کردن و بالعکس و هم طی زمان و مکان و دیگر تصرفات کسانی را
حاصل گردد که متصف بصفات قدرت الهی و غیر آن موصوف باسمائی شوند که مقتضی
تصرفات مذکوره است مثل محیی و ممیت و غیره و از کدر نفسانی مزکی شده بوجود
حقانی متحقق گردند پس ظهور این تصرفات از ایشان نیز بر دو قسم است یکی آنکه
بواسطهٔ روحی از ارواح ملکوتیه باشد یا بغیر واسطه بلکه بخاصیت اسمی باشد که حاکم
بر ایشانست الهام میفرمودند که فرق در میان وحی و الهام از چند وجوه است
یکی آنکه الهام از حق بیواسطهٔ ملک صورت پذیرد و لهذا احادیث قدسیه را وحی
و قرآن نگویند اگرچه کلام الهی خوانند و دیگر آنکه وحی از خواص نبوت است و الهام
از خواص ولایت و وحی مشروط به تبلیغ امت است بر خلاف الهام که آنرا تبلیغ شرط
نیست فصل در بیان معراج محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل اجمال الهام
روزی سخن در معراج رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و چون در کیفیت
معراج اختلاف است هر کسی بطوری بیان نمود حضرت سلطان المحققین فرمودند
که حقیقت معراج سید الانبیا اینست که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم اول باین

بیان کیفیت معراج رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

جسم سیر ملکی حاصل گردید و بعده طیر در ملکوت بحصول انجامید چنانچه شمه ازین معنی
مثل سیر کعبهٔ معظمه و بیت المقدس و غیرهما و عروج بسوی افلاک و ملاقات
انبیا و ملایک و دیدن بهشت و دوزخ و غیر آن در کتب احادیث و تواریخ مسطور است
و بعده بعالم ارواح و روح اعظم خود صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و تا
اینجا از کتب مشهوره بعضی صراحة و بعضی کنایة مستفاد باشد و ازینجا اهل
ظاهر مینویسند که الی ما شاء الله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را عروج حاصل شد
که لا یعلمه الا الله و حقیقت معراج ازینجا تا کجا شد جز خواص اولیا که را
سخنین فی العلم اند کسی آگاه نیست حاصلش اینکه چون آن سرور را سیر در عالم
ملک و طیر در عالم ملکوت حاصل و از عالم ارواح هم ترقی نموده بمشاهدهٔ روح
اعظم خود فایز گردیدند و از آنجا بنحو دانه بمرتبهٔ صفات حق رسیدند و در
صفات معنی ذات و در اوصاف راز موصوف مشاهده کردند و بوحدت ذات
که حقیقت آن سرور کائنات است را بعد اینکه اولا عروج از مرتبهٔ انسانی و منزل جسمانی
بعالم روحانی شد و در جان خود صفات حق و در صفات اسرار ذات حاصل
گردید ثانیا نزول از مرتبهٔ ذات الهی بمدارج تحتانی چه روحانی و چه جسمانی تا بحضرت
جامعهٔ انسانی بحصول انجامید اینست حقیقت معراج سلطان الرسل که هیچ نبی را
بدین تفصیل و تکمیل میسر نگردید و جز اهل بهشت کسی کم ازین سر محرم است الهام
روزی فیلسوفی کامل که در حکمیات خوض و غور تمام داشت از حضرت سلطان

و المحققین سوال نمود که کیفیت معراج عقل صحیح قبول نمیکند زیرا که پیداست
که جسم بدین سرعت سریعه نتواند که نصف دوایر افلاک طی کند و بهمان شب بکمال
سرعت که در حیز خیال نگنجد باز نزول نماید و آنکه بجواب این سوال گویند که جسم
لطیف آنسرور علیه الصلوة والسلام الطف از نظر و روح است چنانچه گفته
بیت تن او که صافی تر از جان ماست ٭ بیک لحظه گر آمد و شد رواست ٭
پوشیده نباشد که کلام در جسم است و معراج جسمانی نه در نظر و روح معراج
روحانی جسم هر چند لطیف شود عقل حکم بدین حکم بدین حرکت سریعه نکند
حضرت سلطان المحققین جواب الزامی بقانون عقل فرمودند که شما اعتقاد جازم
دارید که جسم فلک نهم یعنی فلک اعظم با وجود عظم جسامت او که در عالم اجسام
میدانند در عرصه یکشبانه روز بلکه قدری از آنهم کم بر تمام دایره عالم اجسام
یکبار گردش مینماید ٭ و عقل این ما معقولان بمعقولیت این قول میگراید و مستبعد
نمیداند که اینقدر جسم کبیر که زیاده ازین دیگر اکبر نیست اینقدر حرکت سریعه
نماید که در یکشبانه روز تمام دوره عالم طی سازد و جسم صغیر انسانی که در ظاهر
نسبت بجسم فلک الافلاک نهایت اصغر است اگر در زمان قلیل بحرکت سریعه
نصف دایره عالم بل کل دایره طی فرماید ٭ نزد عقل زکی مستبعد نباید ٭ سایل
مذکور از حسن بیان حضرت سلطان المحققین متحیر ماند و ان من البیان
لسحرا فرو خواند و بعد تامل بسیار سر از جیب تفکر بر آورد و جواب مذکور را

مسلم داشته تقضی دیگر نمود که جسم انسانی چون عنصری است این حرکت سریعه جسم
مذکور را گرم سازد و در طی مسافت چند فرسخ رو بتحلیل پردازد بلکه تحرق
گردد که حرارت لازم حرکت است و برای همین است که بعضی حکما گویند که سبب
تکوین کره آتش حرارتی است که بواسطه سرعت حرکت فلک اعظم سرعت عارض
میگردد حضرت سلطان المحققین فرمودند که این سوال در آنحال بودی که جسم
آنسرور خود بذاته حرکت فرمودی قصه معراج مشهور است که آنحضرت بر براق
سوار بودند و آن جسمی بود لطیف مثالی که لطافت او فوق لطافت افلاک است
او را قوتیست ملکی روحانی که در برهم زدن چشم سیر ساحت ارضین و سموات
نماید و باز عود فرماید و از عالم مثال رئیس الحکما افلاطون بمثل افلاطونیه خبر میدهد
و تفاوت نسب نفوس ناطقه را با مبدا فیاض ضعفا و قوة مشاهده و تواتر شاهد است
صلی الله علی خیر خلقه و اعظم بریته محمد و آله و صحبه اجمعین وصل در اثبات مراتب تنزیه و تشبیه

مقام چهارم در ذکر تفسیر بعضی آیات کریمه و احادیث شریفه بطور حقایق و شرح
بعضی کلمات صوفیه بنهج عجیب و غریب فصل اول در تفسیر بعضی آیات کریمه بر اسلوب
اهل تصوف الهام میفرمودند که در آیه وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ
تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ
الْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و قایقی است لطیف و تحقیقی است
شریف اجمال آن تفصیل اینکه ذکر لسانی خواه بجهر باشد یا خفیه که دُونَ الْجَهْرِ
مِنَ الْقَوْلِ اشارت بآنست برای تصفیه کدورت بشریت چون صافی طینتان
صفا مشرب را احتیاج بآن نیست پس ذکر لسانی ایشان را تحصیل حاصل است لهذا حق سبحانه
امر بذکر نفسی میفرماید و بنا بر آنست که بعضی مشایخ ذکر لسانی را از سلوک خود
بالکل ساقط نموده اند و میفرمودند که ذکر نفسی را مدارج است اول ذکر قلبی
دوم ذکر روحی سیوم ذکر سری و اعلی از همه اذکار نفسیه است که ذاکر در مذکور
چنان محو و منسی شود که از خود فانی و بحق باقی گردد که تَضَرُّعًا وَخِيفَةً
اشارت بهمین فناست یعنی تضرع و فروتنی بدرجه رسد که از خود فانی گردد خیفه
یعنی ذکر چنان مخفی نماید که غیر استماع نکند تا آنکه ذاکر هم نشنود و ذاکر در ذکر فانی
گردد بیت ذاکر از در ذکر با مذکور محو مطلق است مرحبا بادش همه از خود فراموش
آمده و کمال این فنا و بقا آنست که چندان ورزش این نسبت نماید که علی الدوام
اینمعنی ملکه گردد که بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ کنایت ازین کثرت دوام است تا فناء

الفنا دست دهد یعنی گاهی شعور باین فنا هم نماند و بهرین دوام حضور از زوال
تکون من الغافلین تنبیه میفرماید و این ربا عی فرمودند ربا عی خوش آنکه
دلت ز ذکر پر نور شود ۔ در سینه ترا آن نفس تو مقهور شود ۔ اندیشه کنترت زمیان
دور شود ۔ ذاکر همه ذکر ذکر مذکور شود ۔ الهام میفرمودند که تفسیر آیه
واذکر ربک اذا نسیت والله اعلم بالصواب بطور اهل طریقت بخاطر این
فقیر چنان میگذرد که ذکر و نسیان بر سه نوع است یکی خاص باهل غفلت است
که از ان همانکه در علایق بشری و اشتغالهای هوا حبس نفسانی و وساوس شیطانی
دوام اشتغال خاطر انسان منحصر در ماسوای است و گاهی توجه دل انسان بجانب معبود
برحق نمیشود لهذا بر انسان واجب است که از زمین نسیانکه مقتضای بشریت انسان است
برآیند و بذکر حق که اهم مهام و اعظم مرام است کمر همت بندند دوم مخصوص سالکین
که قدم در وادی طلب حق نهاده اند و از غفلت که از مقتضیات این پیکر خاکی است
اعراض نموده بسیف قاطع ذکر الله جل جلاله در صدد قتله اند فوارج خذلان
امتزاج هوا حبس و وساوس شیطانند لیکن چون توجه بماسوی عادی و جبلی فطرت
انسان عالم ناسوتی است و لوازم ذاتیات و لوازم ذات بتعلق این صفت غیر الانفکاک است
لهذا فانا از این جنود و ضلالت آموز این نصوص الدین تا عاقبت محمود و نقد حضور و
توجه بحق از دست سالکان و سالک زمان و بادیه پیمایان منازل عرفان میر نباشد
و نعبار تکدری میگردانند لهذا سهو و نسیان از ذکر انیز دمنان عارض حال آن مغربیان

شکسته بال و مسافرین مراحل سفر در وطن میگردد در منصور لازم است که با عضو
وی شئون واذکر ربک اذا نسیت کار بندد و خنده از ان امور باطله
اعراض نموده روی اخلاص بجانب خاص آورده بذکر مذکور ذاکر شوند و بتمام
بهرین اعراض و اقبال علی الدوام فرمایند و صرف توجه بدام بسوی رب الانام
نمایند و این ذکر و نسیان را عدا ارج است زیرا که به ارتقا ازان یا مستولی است و
ذکر تکلف است لهذا در اکثر اوقات نسیان روی خواهد نمود و در بعضی ازمان
توجه بذکر خواهد بود و در اوسط حال قضیه منعکس خواهد گردید و چون بانتها
این نسبت بلکه گردد کار بدوام حضور خواهد رسید و نسیان بکلی رخت خواهد
بست پس بهر طرفه معاملتی رو خواهد داد که نسبت دوام گاهی در جمیع اوقات غالب
خواهد شد که اگر متکلف خواهد که نسیان عارض شود نتواند چنانچه در قسم اول
ارباب غفلت را چنان نسیان دایم الحال است که اگر تصنع خواهند بذکر
پرداز نتوانند ملاحظه خواص و لوازم این هر دو قسم آنست که ذکر و نسیان
در یکزمان جمع نشود و سر در این آنست که چون مضاف الیه در هر دو واحد است
و آن رب واحد است لهذا اجتماع این هر دو متضادین در زمان واحد بسان
اجتماع نقیضین محال است قسم سیوم مختص بارباب فنا و الفنا است که بکثرت ریاضات
و ذکر حق تزکیه و تصفیه و تجلیه حاصل نموده تخلیه نقد خودی خود بکلی در
باخته و خود را ذاتا و صفاتا محو و منسی در ذکر ساخته اند تا آنکه ازین فنا هم

آگاهی ندارد مدبس در نجال خجسته بآل بقا با مدت بیت نزا میسر گردد و اینجا ذکر ایشان
همین فکرست یعنی بدوام مشاهدهٔ مذکور بطوریکه ذاکر درمیان نیست بلکه عین
مذکورست **بیت** ذاکرا ز یاد ذکر در مذکور محو مطلقست ٭ مرحبا باد خوش همه
از خود و فراموش آمده ٭ بنابران حق میفرماید **وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا**
نَسِيتَ یعنی ذکر پروردگار خود کن و بدوام مشاهدهٔ حضور بکیف که اعلی
مراتب ذکرست بپرداز ٭ وقتیکه فراموش کنی خود را و فنا سازی نفس و خودی
مذموم را یعنی هرگاه بدرجهٔ فنا رسی و اصل شوی ٭ بمرتبهٔ بقا باز گردی
و این نسیان محمودست بخلاف هر دو قسم اوّل که مذموم بود و از خصایص و
لوازم این قسمست که این دو کون با در زمان واحد مجتمع شود و نیست سر قول
صوفی که گوید اجتماع نقیضین نیز ما ممکن بل واقع ست یعنی در فهم عوام آنچه
متناقض نماید نیز در اهل تحقیق مراجتماع را شاید ٭ کلام اگرچه بطول انجامید اما
خالی از فوایدی نیست **الهام** مخفی مبادکه در تاویل آیه **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ**
لِأَبِيهِ آزَرَ مفسرین را قیل و قال ست لکن آنچه بخاطر فقیر میرسد والله اعلم
بالصواب آنست که بودن ابراهیم علی نبینا و علیه السلام امر نسبتی میان آنست
که ابراهیم علیه السلام انسان کامل ست چون لفظ امت معنی جمعیت و کثرت را
خواهد کنایت از جامعیت حضرت خلیل ست مر جمیع اسما و صفات و سایر مراتب تنزلات را
بروجه اتم یعنی مظهر اعظم ذات و صفات در ارواح و امثال و شهادت صلی الله علیه وآله

وسلم **الهام** در تفسیر آیات **وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ
رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ
فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ الی آخره مخفی مبادکه نزد محققین مراد از کوکب و شمس که در این
آیات کریمه وارد ست نه این کوکب و شمس ظاهرست زیرا که انبیا احبام نورانی اند
انبیا هر چند که حال ایشان ابتدای سلوک نباشد اما چون بدایت ایشان بکمال از نهایت
تحمل ولایات حکیونه عقول سلیمهٔ انسان تصدیق بر بویت احبام نماید بلکه احرام
نورانی کواکب را مثل احبام ظلمانی اصنام مربوب و مخلوق میدانند در و خالق
چگونه انکار زند بلکه مراد آنست که حضرت ذات تجلیات متنوعه بمضمون **كُلَّ يَوْمٍ**
هُوَ فِي شَأْنٍ ظاهرست و بمنطوق **إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابًا**
مِنْهَا نُورَانِيٌّ وَمِنْهَا ظُلْمَانِيٌّ حضرت حق بمظاهر نورانی و ظلمانی متجلی
ست حضرت ابراهیم علیه السلام را در بدو حال تجلیات نورانی که کواکب تعبیر از آنست
روی نمود و تجلی را عین متجلی میدانست **وَهَٰذَا رَبِّي** میگوید چون تجلی هر دم
متجدد ست تجلی اوّل رو بکتمان کرد **فَلَمَّا أَفَلَ** عبارتست از آنست بیاورد و تجلی دیگر
سر از نقاب غیب بکشید آن جرعه نوش جام عرفان لذتی دیگر میچشید همه حال چون خلیل
طالب مشاهدهٔ ذات بود اکتفا و توقف بر تجلیات نمی فرمود **بیت** عاشقان چون محو ذات اند
[illegible] بر نمی کنند اندر صفات ای نظر ٭ لهذا **لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ** گویان اعراض از

Library Digitised Collections

Author/s:
Chisht, Abd al-Rahmn1596?-1682?

Title:
Ilhmt-i quds

Date:
1210 [1795?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23230

File Description:
Part 1